

بازگشت «هویت» به هنر و معماری اسلامی چگونه است؟

«معماری اسلامی» همان «معماری توحیدی» است:

معماری وارد شدن بر الله (خداوندگار سلام)،

و فانی دیدن حقیقت خویش در آن همیشه باقی همواره برپای.

محمد علی آبادی*

استاد دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت، تهران، ایران

چکیده

جهانبینی ما مسلمانان را «توحیدی» می‌خوانند اما متأسفانه بسیار کم از حقیقت معنایی و چستی آن می‌دانیم. لفظی آسمانی است که مقام برترین و عظیم‌اش را درک نمی‌کنیم و توجهی به اصیل بودن رابطه حقیقت محتوائی آن با حقیقت و محتوای خُداگونه جواهره وجودی‌مان نداریم و تنها لقلقه‌ای مشتری‌پسند بر زبان‌های گنگ و نارسایمان شده است. از «معماری اسلامی» بسیار دم می‌زنیم و تفاوت و یا یکی بودن آن را با «معماری توحیدی جاری در جزء و کُل هستی» نمی‌دانیم. هان، راستی مگر «معماری توحیدی» و «معماری توحیدی جهانی» هم داریم؟! پاسخ مُحققانه این مقال به پرسش جاری «آری» است و داریم و «معماری توحیدی جهانی» همان «معماری اسلامی» مطلوب و مورد علاقه ماست و آن «معماری اسلامی» و یا «معماری توحیدی جهانی» یعنی: «معماری وارد شدن در حریم یگانه و بلکه مُطلق وجود» و باید بدانیم که «مطلق وجود» یعنی: «الله» (خداوندگار سلام). و راز و رمز و بلکه کلید طلائی گشایش درب‌ها و کیمیای نظر همیشه موقِّق و مطلوب همه کیمیاگران همان «فانی‌گشتن (که: فانی‌دیدن) حقیقت وجود خود و همه چیز و همه کس در حاکمیت مُطلقه و حتمی‌الاجرای آن همیشه باقی و همواره بر پای و برپادارنده قامت جزء و کُل هستی» است.

در این مقال بس کوتاه می‌خواهیم بگوییم که در «معماری توحیدی»، همان‌گونه که از یگانه دل عظیم و مُحیط (یا فراگیرنده) مفهوم توحید راستین برمی‌آید، همه چیزها (و از جمله آثار هنری و معماری و حتی خود شهر) تجلیاتی گوناگون از جمال و کمال او و وام‌گیرنده نُور یگانه او هستند و نسبت رابطه وجودی نفس ما، فکر ما، آفریدن ما و آثار بر پا شده و وجودیافته به‌وسیله ما، با او و اسم‌ها و صفات او، همه و همه تنها «رابطه فقر مُطلق با غنائی مُطلق» است؛ «رابطه مُطلق عدم با مُطلق وجود»، و «رابطه عدم بدیل با وجود عین» (در حالیکه «وجود عین» نیز یعنی: همان «هستی مُطلق»); «رابطه آینه‌ای (به‌حقیقت فقیر، ولی حقیقتاً صاف و زلالی) برای پدیدار نمودن صورتی زمان‌مند و مُتعیّن به حدود از آن غنای مُطلق و مُطلق جمال او و کمال او».

می‌خواهیم بگوییم برای خُداگونه بودن و خُداگونه عمل نمودن در آفرینش آثار، در گستره این هستی دانش‌بنیان بایستی به حقیقت امر «دانشمند و دانش‌مدار» بود، باید «عالم» بود تا بتوان «عادل» بود، و باید «عادل» بود تا بتوان «خالق» بود و برای «خالق بودن» تنها و تنها باید «عدم بدیل» موضوع مورد آفرینش یعنی همان «نیاز» را «معلوم» داشت، و به‌عبارتی آن را در قالب «نیازی حقیقی و به‌عبارتی کاملاً دقیق و حساب‌شده» تعریف و تبیین نمود و برای «معلوم داشتن دقیق» هر جزء نیاز از آن نیاز کُلّی، باید به همه جوانب گوناگون آن و عوامل مرتبط با

آن و با هندسه آن حقیقتاً «عالم» بود و یا اینکه قلب یا اندیشه‌ای به حقیقت آینه‌وار و البتّه صاف و زلالی خود را مُقابل با خورشید تابنده نُور «الله» (یگانه دانش زنده و پوینده و خداوندگاری مُطلقه همه دانش‌های وحدت‌نویان) بر پا داشت (و البتّه این هر دو بیان، یکی است، و آن بیان یگانه عبارت است از این‌که: باید تنها و تنها مُنعکس‌کننده نُور بود (و مُنعکس‌کننده نُور «او» و یا «هُو») بود، و تنها «او» یعنی «آن محبوب یگانه و معبود همگان» را خواست، و همه چیز را از «او» و با «او» و در «او» و تجلّاتی از «او» دانست. به همین دلیل می‌توان: مفهوم «قرار دادن هر چیز در مکان بایسته و شایسته مربوطه» (یا همان «عدل») را با مفهوم «عقل» و «خلق» یا آفرینش یکی دانست و هر سه این مفاهیم را «سه تجلّی گونه‌گون از نُور واحد الله».

البتّه باید یادمان باشد که: هرگز «عدم بدیل» یک شیء و یا اثر خاصّ معمارانه و یا «نیستی نقیض» آن نمی‌تواند با «هستی حقیقی» آن شیء و یا اثر در یک‌جا و به‌عنوان «یک حقیقت در اتّحاد» و «باهم‌بودنی در هم» دیده شود. بلکه «باهم‌بودنی به‌همراه، و البتّه رُخ به رُخ»؛ «باهم‌بودنی مانند: باهم‌بودن آینه و رُخساره نگار» صورت درست و بایسته و شایسته پاسخ به مسئله است.

واژگان کلیدی:

هویت، توحید، نُور علم، هستی شیء، عدم بدیل.

* E-mail: mohammad.aliabadi@gmail.com

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

حقیقی و همگی مُحاطِ در «هُوَ» (یعنی: در «مُحاط در مُطلقاً مُحیط») و در مقام ظهور «هُوَ»، در پیکره‌ای واحد و بلکه در ذات، «خودِ بسیطِ هُو» اند. و خارج از این منظر و تعریف از حقیقت هستی، هیچ‌گونه وحدتی هرگز نمی‌تواند پا بر عرصه وجود بگذارد و لذا: «هستی» هر «شیء» (خواه کُلّی و یا جُزئی) زمانی قابل تعریف است که شیء مربوطه در مقام «یک نظام وجودی واحد، یک‌پارچه و با اجزائی مُرتبط، مُتعامل و در وحدت» دیده شود. این قاعده کُلّی است و حُکم قطعی و لازم‌الاجرای آن همواره و همه‌جا جاری است (حتی در زمان تعریف هندسه هستی یک جُزء به ظاهر کوچک و به ظاهر بی‌ارتباط با سایر اجزاء و اشیاء پیرامونی).

قبل از هر چیز باید بدانیم که موضع نظر ما در این مقاله در محدوده نظرگاه تعادل‌محور از گستره فراگیرنده «نگرش توحیدی اسلام» به جُزء و کُلّ هستی قرار دارد و در این دیدگاه توحیدی، «حقیقتِ هستی‌بخشنده و نیز هستی در جریان جُزء و کُلّ عالم» حقیقتی است واحد؛ و اجزاء مُتشکله ساز و کار مُرکّب‌الاجزاء آن در عالم کثرات، اگرچه به‌ظاهر مُتعدّد و تحت حاکمیت صورت‌مندی‌های خاص‌اند ولی همگی در عین وحدتی جوهری و حقیقی با یکدیگرند و در این نظام‌مندی توحیدی، حقیقتِ حاکم در تعریف چیستی ماهیت و چگونگی هستی همه اشیاء حقیقتی یگانه است که در جایگاهی «مُحیط» (و مُطلق فراگیرندگی) قرار دارد، به‌گونه‌ای که جُزء و کُلّ اشیاء مُتکثر عالم، در وحدتی

«نیستی خودِ خودِ آن شیء» بوده باشند زیرا نه «نیستی سابق» به هستی (زمان‌مند) شیء مربوط است و نه «نیستی لاحق» بلکه تنها آن نوع از نیستی می‌تواند به هستی (زمان‌مند) شیء مربوط باشد که قبول آن برای شیء، برابر و بلکه عین نقضِ هستی (زمان‌مند) شیء است. برخی از حُکما این «نیستی خاص» هر شیء را با عنوان با مُسمای «عدمِ بدیل» نام نهاده و خوانده‌اند.

پس تصوّر «عدمِ بدیل» عبارت است از تصوّر نوعی «نیستی» برای هر شیء که قبول هم‌زمان و یا جمع آمدن آن با عین خارجی شیء در یک نقطه، دقیقاً همان نقضِ هستی آن شیء است به عبارتی دیگر اگر دو دایره‌ی هم‌اندازه را در نظر بگیریم به‌گونه‌ای که یکی نُورانی و دیگری فاقد نُور باشد، قرار گرفتن و یا جمع شدن دقیقاً رُوبرهم دایره نُورانی و دایره فاقد نُور، نقض‌کننده هستی هر یک از دو دایره است و آن دایره نُورانی جمع‌شده با دایره فاقد نُور نیز، پس از

چگونه یک اثر هنری و یا معماری با هویت می‌گردد؟

«هویت»، «تحقق امر هویت» (و یا به عبارتی دیگر تحقق امر شناخت‌پذیری) هر چیز، تنها از «رُخ به رُخ بودن حقیقی» و یا «هم‌کناری فرضی» هستی آن چیز با نبود و یا نیستی (یعنی «عدمِ بدیل») آن مُمكن است.

در بحث چیستی هویت یا چگونگی تحقق امر «شناخت‌پذیر شدن یک شیء یا یک اثر معماری»، پیش از پرداختن به طرح هر سخن دیگر باید بدانیم که: «هستی (زمان‌مند)» هر شیء (اعم از کُلّی و یا جُزئی) اگرچه همواره «مَحفوظ»^۱ در بین دو «نیستی» (یعنی: «نیستی سابق» و «نیستی لاحق»)^۲ قرار دارد؛ ولی حقیقت امر این است که هیچ‌یک از این «دو نیستی سابق و لاحق» نمی‌توانند در مقام

تعریف‌پذیری «هستی» (یا «هندسه مثبت») یک شیء تنها با طرح و تبیین «هندسه منفی» آن ممکن می‌باشد.

در این مقطع از بحث و با آوردن عنوان فوق می‌گوئیم تا آرام آرام وارد به حوزه‌ای نزدیک‌تر به بُعد معمارانه‌ی بحث شویم و با هدف کاستن از سنگینی نامأنوس بودن الفاظ فلسفی، از این پس «هستی» شیء را «هندسه مثبت» و «نیستی نقیض» و یا «عدم بدیل» آن را همان لفظ معروف «هندسه منفی» نام نهاده و می‌گوییم: تعریف‌پذیری و قابل فهم شدن «هستی» (یا: «هندسه مثبت») هر شیء (اعم از: کالبد معمارانه یک ساختمان) برای شخص طراح تنها با فرض امکان وجود هم‌زمان نیستی نقیض (و یا همان هندسه منفی) خود آن ممکن می‌باشد.^۴

و اگر کسی این پرسش احتمالی را طرح کند که چه نیازی به شناخت این «نیستی نقیض» و یا «هندسه منفی» و یا «عدم بدیل» شیء و یا ساختمان داریم، در پاسخ او می‌گوییم: مُسَلِّم این‌که در مقام پاسخ‌گویی به یک نیاز خاص (و مثلاً نیاز به یک ساختمان خاص) و در مقام شخص برآورنده آن نیاز (یعنی معمار سازنده ساختمان مربوطه)، برای اقدام به شروع طراحی معماری و تعیین و تعریف چگونگی کمی و کیفی هندسه صورت‌مندی ساختمان و سپس (در مرحله بعد) در اقدام به شروع کار ساختمان و به وجود آوردن آن شیء (یا ساختمان) مورد نیاز، قبل از هر چیز و هر اقدام، به دانستن کیفیت و کمیت هندسی صورت کالبدمند آن نیازمند هستیم. ولی در عین حال این را نیز می‌دانیم که: «هویت شیء» (یا به عبارتی روشن‌تر «مجموعه دانش‌های مربوط به کیفیت و کمیت هندسه (یا ساختمان) شیء مورد طراحی و ساخت») تا زمانی که ساختمان مربوطه به «وجود» نیامده و به عبارتی، در محدوده شناختی شخص طراح قرار نگرفته، «معلوم» (و یا «دانسته») نمی‌گردد. و اینجاست که راهی برای اقدام به طراحی و یا ساختمان شیء، جز روی آوردن به تعریف

تحقق فعل تجمع دیگر خود آن دایره نورانی نخستین ما نیست. جمع شدن و در هم فرو رفتن دو نقش مثبت و منفی عین به عین و مترادف با یکدیگر در هنر مُعَرَّق‌کاری نیز مثال خوبی برای درک این معنی (یعنی نقیض بودن جمع هم‌زمان «عدم بدیل و هستی» شیء در یک نقطه نسبت به یکدیگر) است.

و بنابراین «هستی» شیء هرگز «نیستی» خود را نمی‌پذیرد [و بر اساس قاعده «محال بودن جمع ضلّین»] هستی نمی‌تواند با نیستی خود در یک جا جمع شود] همان‌گونه که آن نیستی نیز به هیچ‌وجه هستی را پذیرا نخواهد شد.

لیکن (بر اساس اصل «شناخت‌پذیر بودن هر شیء با ضلّ خود»^۳) همین نوع خاص از «نیستی» (یا به عبارتی «عدم بدیل») است که سبب «استقلال نسبی» هر جزء از مجموعه اجزاء هستی نسبت به دیگر اجزاء آن است و باز همین نیستی خاص (یا به عبارتی «عدم بدیل») است که تعریف‌پذیری هویت و معرفه بودن (یا به عبارتی، خوانائی و قابل شناخت بودن) آن شیء را نسبت به مجموعه هستی (و اشیاء دیگر آن) ممکن می‌سازد.

بنابراین مراد ما از «نیستی شیء» (یا همان «عدم بدیل»)، نه «نیستی سابق» است و نه «نیستی لاحق»؛ بلکه «نوعی مخصوص به خود از نیستی» است که با «هستی شیء»، آن هم تنها در زمان خاص «موجودیت شیء در تاریخ فرآیندمدار و کمال‌محور آفرینش جزء و کل جهان» و البته نه در جوف هستی شیء، بلکه به گونه‌ای فرضی متحد است و این همان «نیستی نقیض» است که «هستی» هرگز آن را در خود و همراه با خود نمی‌پذیرد؛ و در همان‌جا نیز در نتیجه همین «هم‌زمانی اتحاد نبود فرضی یا عدم بدیل با بود یک شیء هویت نیافته و شناخت‌ناپذیر در فضای ذهن و علم» است که شیء مربوطه به روشنی «معلوم» می‌شود (یا به عبارتی برای ذهن «دانسته» و «قابل شناختن و یا دانسته بودن» می‌گردد).

معمار یا مهندس صورت‌گر حقیقی آثار معماری بر صفحه ذهن ما معماران، همان «نور و یا دانش بسیط» است و هر حقیقت بسیط، ذاتاً شناسا و قابل شناختن نیست.

گفتیم که هر نوع «بود»، بدون هم‌کناری با «نبود» خویش (یعنی «تاریکی» و یا «عدم نور») قابل به تعریف و تشخیص نیست. جالب اینجاست که خود «نور پدیدارکننده» (وجود بخشنده) و یا «شناسا کننده» نیز «چنانچه «بسیط» یا به عبارتی «نامحدود» باشد) برای ما و قوای شناختی و آرگان‌های شناسایی‌کننده ما «شناخت‌ناپذیر» است.

«شیشه عکس» (یا همان «هندسه منفی تصویر») نیز از منظر نظر دید ظاهرین ما تا حدود زیادی شناخت‌ناپذیر به نظر می‌رسد و تنها در نتیجه جمع رؤبرهم و یا هم‌کناری آن دو هم‌تای شناخت‌ناپذیر است که «تصویر مثبت» و «شناخت‌پذیر» به دست آمده و باز از طریق همان «تصویر مثبت» و «شناخت‌پذیر» شیء و یا اثر معماری محدود به حدود است که نور بسیط و ناشناسا برای ما تا حدودی شناسا و قابل تعریف می‌گردد و این هدف از آفرینش هستی است و «نور بسیط» (و یا «گنج مخفی یا ناشناسا») برای آن‌که «پدیدار» و یا «شناسا» گردد، آفرینش جهان و صورت موجودات و اشیاء کالبدمند یا محدود به حدود را بهانه و یا «وسیله پدیدارکننده» و در بیانی لطیف‌تر، «آینه مُنعکس‌کننده» تجلیات گوناگون‌شونده رُخساره نمادین خویش قرار داده است.^۵

بعضی از صاحب‌نظران در حوزه هنر و معماری، هر اثر هنری و یا معماری موجود در صحنه زمین را «نور خاموش» و یا «نور ثابت‌شده» می‌نامند.^۶ جالب اینجاست که بسیاری از عارفان و الامقدار عالم اسلام همچون امام خمینی (ره) نیز (با استناد به احادیثی متعدد از معصومین علیهم‌السلام در شرح چپستی حقیقت «عرش الهی» به‌عنوان «نور» و یا به‌عبارتی «دانش») «عالم عین» و هر یک از اشیاء و آثار

«هندسه منفی» («نیستی نقیض» و یا همان «عدم بدیل») شیء و یا ساختمان برایمان باقی نمی‌ماند. در واقع در تعریف و تشریح حقیقت وجودی «عدم بدیل» و یا «هندسه منفی» شیء (و یا ساختمان) مورد طرّاحی، باید قبل از هر اقدام «عین نبود بود» آن ساختمان را تصوّر نمود. یک مثال خوب: نسبت نقش منفی یک عکس سیاه و سپید در ظهور نقش مثبت.

نسبت ضرورت و نقش مؤثر عدم بدیل در آفرینش هستی شیء در موضوع مورد بحث ما، نسبت «نقش منفی» یا همان «شیشه عکس» یک عکس سیاه و سپید در ظهور نقش مثبت آن بر روی کاغذ حسّاس در عکاس‌خانه است. ما نام «نقش و یا هندسه منفی صورت شیء مورد طرّاحی و ساختمان» را در عکاس‌خانه زمین «شیشه عکس ساختمان» و در بیان فلسفی موضوع همان «عدم بدیل ساختمان» می‌نامیم و توجه داریم که تا شیشه عکس ساختمان یا همان هندسه منفی آن به‌طور هم‌زمان در هم‌کناری با «کاغذ عکّاسی» (یعنی همان «صفحه زمین ذهن و یا محلّ پدیداری و تثبیت نقش مثبت تصویر») موجود نباشد، راهی برای «چاپ» و یا «خلق» و یا «به وجود آوردن» و «پدیدار ساختن» هستی عکس (یعنی تصویر مثبت موجود بر صفحه کاغذ عکّاسی ذهن معمار) وجود ندارد. به‌عبارت فنی کار در عکّاسی می‌دانیم که کاغذ حسّاس عکس (یا به‌عبارتی «ماده هیولانی هستی‌بخشنده» به عکس) اگرچه قابلیت پدیداری هستی شیء و یا تصویر را بر صفحه وجودی خود دارد ولی تا هندسه منفی نقش صورت موجود بر شیشه عکس از یک طرف در مقابل با منبع نور و از طرف دیگر، رو به رو با کاغذ عکّاسی قرار نگیرد و نیز تا نور وجود بخشنده از ورای آن نقش هندسه‌مند منفی بر روی صفحه کاغذ حسّاس عکاسی نتابد، هیچ تصویری بر صفحه کاغذ مربوطه نقش نگرفته و پدیدار نمی‌گردد (حتی اگر ماه‌ها و سال‌ها در داروی ظهور باقی بماند).

محدود به حدود واقع در آن را «نور یا دانش و یا عرش تحقیق یافته و یا ثابت شده» می‌دانند^۷ و باید بدانیم که جایگاه و بلکه تخت حاکمیت و حوزه فاعلیت این نور مقدس و مهندس، و نیز عامل ظهور و بروز آن، قوه اندیشنده و گوینده و نگارنده یا در یک کلام، همان «نفس ناطقه» انسان است.^۸ و این همان «نیروی قدسی فعال در عقل انسانی» است که از طریق «اندیشیدن» به محض «نور مطلق» یا «عقل کل» شرفیاب شده^۹ و راه و روش تعریف هندسه منفی شیء مورد نیاز خویش و یا همان «عدم بدیل» آن را از «او» می‌پرسد و بلکه برای انجام و تحقق هر چه بی نقص تر کار تعریف هندسه نیاز، خود «او» (یعنی: آن یگانه «مقدر کل قدر»^{۱۰}) را به میدان کار هستی می‌خواند و دعوت می‌نماید. زیرا حضرتش خود فرموده‌اند:

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^{۱۱}

همانا «الله»، «آن مطلق دانایی و توانایی و اندازه بخشنده به اندازه‌ها» بر [تعریف «قدر»] یا: «هندسه‌ی خاص یا شیئیت» هر چیز «توانایی دانا» [و یا «هندسه‌دانی توانا و دانا»] است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^{۱۲}

و پادشاهی و حاکمیت بر ملک «آسمان‌ها» [یا: «مراتب برتر و حقایق علمی هستی»] و [ملک کالبدمند] زمین تنها و تنها برای «الله» است: [آن مطلق دانایی و توانایی، آن مطلق دانش‌مداری فعال و فراگیرنده‌ی جزء و کل هستی] و «الله»، [آن مطلق دانایی و توانایی اندازه بخشنده‌ی به همه‌ی اندازه‌ها] بر [تعریف «قدر»] یا: «هندسه‌ی خاص یا شیئیت» هر چیز توانایی دانا [و هندسه‌دان] است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا^{۱۳}

همانا [موجودیت هر چیز در عالم وجود تنها مشهودی برای پدیداری و مشاهده‌پذیر شدن صفات جمال و کمال و فاعلیت مهربان رحمت‌کننده است]، و «الله»، [«آن مطلق دانایی و توانایی» و دانش زنده و پدیداری بخشنده‌ی به «قدر» یا: «هندسه‌ی خاص علمی» یا «شیئیت هر شیء دانش‌بنیان»] خود در «مرتب‌ی موجودیت علمی» هر شیء حاضر و بر بایستگی و شایستگی چگونگی آن گواهی، گواهی‌دهنده است.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا^{۱۴}

و «الله»، [«آن مطلق دانایی و توانایی و اندازه بخشنده‌ی به اندازه‌ها»] حساب‌رس و نگاه‌بان و نگهدار [«قدر»] یا: «هندسه‌ی خاص علمی یا شیئیت دانش‌بنیان» هر [شیء] است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا^{۱۵}

و «الله»، [«آن مطلق دانایی و توانایی و اندازه‌بخشنده‌ی به اندازه‌ها»] حساب‌دار و حساب‌رس [«قدر»] یا: «هندسه‌ی خاص علمی یا شیئیت دانش‌بنیان» و «فاعلیت فعال در نگاه داشتن حساب و نظم» [همه‌ی اشیاء اعم از حساب ساختمان عددی و یا ساز و کار هندسی جزء و کل مجموعه‌ی در وحدت هستی] است.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ^{۱۶}

این است شما را «الله»، [«آن محبوب معروف و شناسای همه‌ی قلب‌ها»] «آن مطلق دانایی و توانایی فعال و تدبیرکننده در عاقله‌ی جزء و کل مجموعه‌ی در وحدت هستی» [«پرورش‌دهنده‌ی به کمال‌آورنده‌ی شما»]! «هیچ معبودی جز او شما را نیست»؛ «آفریدگار مطلق» [و «یگانه مهندس

اندازه‌بخشنده‌ی به «قدر» یا: «هندسه‌ی شیئیت دانش‌بنیان» [همه‌ی اشیاء]: و بلکه «آفریدگار مطلق و یگانه مهندس اندازه‌بخشنده‌ی به «هندسه‌ی» همه‌ی مجموعه‌ی در وحدت و نظام‌های فعال در هستی تنها و تنها «الله» است؛ پس تنها او را فرمان‌برداری کنید، و هم «او» پشت‌بان مطلق همه‌ی اشیاء]: و مُدیر و مُدبّر برنامه‌های زندگی کمال‌محور همه‌ی موجودات است.

حقیقت وجودی هر اثر معماری نیز «نقشی مُرکب‌الاجزاء، نظام‌مند و محدود به حدود» از آن نُور بسیط است!

در دانش محدود خود از کار عکاسی و ظهور و ثبوت تصاویر منفی و مثبت می‌دانیم که: حقیقت وجودی «عامل موجودیت بخشنده به تصویر» یا به عبارتی «صورت‌گر تصویر موجود بر روی صفحه کاغذ عکاسی» همان «نور بسیط» و بنابراین «فاقد هر شکل یا صورت خاص» است و نیز: حقیقت وجودی خود «تصویر ثبت شده بر روی کاغذ» نیز چیزی جز «نقشی نظام‌مند، محدود به حدود و مُرکب‌الاجزاء از همان نُور بی‌شکل» نیست نُوری که از ورای آسمانه کاغذ عکاسی و از دل بخش‌های «خالی» و به‌عبارتی «تهی از هر نقش» واقع در صفحه شیشه عکس پرسنلی بر دل ذرات تشنه به نُور نشسته بر صفحه کاغذ تابیده، «آن‌ها» (یعنی: «بخش‌های ناموجود و ناپدیدار») را «سیراب» نموده و «وجود و پدیداری» بخشیده و در مجموع «سپیدی»ها و «سیاهی»های تصویر (یعنی: «نه‌بود»ها و «بود»ها) در دو بخش «درهم آمیخته» و یا «محدود به حدود یکدیگر» در قالب کُلّی «تصویر» صورت شخص صاحب تصویر بر صفحه کاغذ انعکاس یافته‌اند. به عبارت روشن‌تر، سیاهی‌های آن بخش از تصویر ثبت‌شده بر روی کاغذ که

هندسه جمعی مُوها و یا ابروها و مژه‌های شخص را تعریف می‌کند، در واقع همان «نقشی محدود به حدود از نُور بسیط و بی‌شکل»ی است که از ورای بخش بی‌رنگ (و یا به‌عبارتی بخش تهی و تعریف‌کننده «هندسه نیاز به نُور») از مجموعه بخش‌ها و یا نقش‌های مربوطه واقع بر شیشه عکس به صفحه کاغذی تابیده شده و بر آن تثبیت شده‌اند. بر همین منوال، سپیدی‌های «هندسه‌مند» (و یا: محدود به حدودی) که سپیدی‌های رُخساره و گونه‌ها و پیشانی و سایر بخش‌های روشن از عکس پرسنلی را تعریف می‌کنند، چیزی نیستند جز نقشی محدود به حدود و تثبیت‌شده از «عدم نُور» تابیده شده از ورای بخش سیاه‌رنگ (و به‌عبارتی، بخش پُررنگ و بسته از) نقش واقع بر شیشه عکس به صفحه کاغذی (یا هیولای مادی). پس می‌توانیم با جرئت بگوییم که:

«معمار یا مهندس یا صورت‌گر حقیقی» و فعال در کار صورت‌گری تصویر موجود بر صفحه کاغذ عکاسی همان «نور» است و ما می‌خواهیم با قدرت ادعا کنیم که: «معمار و مهندس صورت‌گر» صورت‌تصویرگونه هر اثر معماری بر صفحه انعکاس‌پذیر زمین نیز همان «نور مطلق» و یا «مطلق دانش و دانش‌مداری جاری در هستی» است که از «عرش» یا «تخت‌گاه حاکمیت علمی خود بر جهان» در فزاین مرتبه آسمان آب‌گونه اندیشه معمار و مهندس^{۱۷} در تجلیات تازه به تازه از خویش می‌باشد.

نکته قابل توجه دیگر در این ماجرا این است که: اگرچه نقشی که بر شیشه عکس وجود دارد نیز به‌ظاهر واقعی است ولی در حقیقت امر می‌دانیم که کیفیت‌های کُلّ و جزء تصویر موجود در شیشه عکس در ضدیت تام با کیفیت‌های کُلّ و جزء تصویر «مثبت» (و یا «واقعی» و به‌بیانی «ثبت شده بر روی کاغذ») است. برای مثال: «سیاهی‌ها»ی مُوی شخص در تصویر مثبت (یعنی: همان «هست»ها)، در شیشه عکس (یا همان: نظام هندسه‌مند

تعریف کننده هندسه جمعی «نبودها» یا «عدم»ها و یا «نیاز»ها) به رنگ «سپید» یا به عبارتی بهتر «فاقد رنگ وجود» دیده می‌شوند و بر عکس: «سپیدی‌ها»ی تشکیل‌دهنده هندسه بخش سپید تصویر مثبت (و یا به عبارتی «نیست»ها) در شیشه عکس در قالب «سیاهی»ها (یعنی همان «هست»ها یا «نیست»ها یا «نیاز»ها) رخ می‌نمایانند. و این تفاوت اصلی «حقیقت وجود» واقع در دو مرتبه وجودی «عقل و عین» (یا به بیانی «آسمان و زمین») است.

بازبینی ریشه‌های آسمانی بحث جاری (یعنی «نور مهندس و معمار») در قرآن کریم

در واقع هنرمند طراح و معمار مسلمان، در فضای بی‌کرانه اندیشه انسانی، در هر مورد از هنروری و هنرآفرینی خود، صورت مشخص‌کننده هندسه هر نیاز خاص خود به طراحی (یا همان: عدم بدیل) را بر فراز صفحه ذهن و یا قوه خیال‌ذهن و یا قوه خیال، و رخ به رخ یا رو به رو نور تابنده از آسمان اندیشه الهی گرفته و آن نور یگانه و قدسی، به تناسب شکل موجود بر آن صفحه، از ورای بخش‌های تهی یا همان انواع نیازهای تعریف‌شده بر صفحه عبور کرده و بر صفحه ذهن تابیده و درست بر طبق هندسه نیازهای مربوطه، نقشی مثبت از نور دانش را بر آن جای می‌نهد.

شاید با توضیحات آمده در فوق اکنون زمان آن رسیده باشد که با هدف امام قرار دادن پیامی آسمانی در سرلوحه این بخش از سخن، پرده از رُخساره زیبای بیان قرآنی «نور» برداریم، آیه‌ای که در تعریف چپستی ماهیت و یا حقیقت هستی، به حق باید آن را عروس حجله‌گاه دانش و بلکه عظیم‌ترین بیان خداوند درباره دانش الهی مورد نیاز بشر و چگونگی نازل شدن آن به زمین و معماری بایسته و شایسته آن عظیم‌ترین بیان خداوند درباره دانش الهی مورد نیاز بشر، و چگونگی نازل شدن آن به زمین و معماری بایسته و شایسته

آن دانست و می‌خواهیم از این آیه شریفه این برداشت را داشته باشیم که نور تابان بر فراز آسمانه اندیشه جزء و کُل جهان آفرینش و از جمله اندیشه انسان‌های هنرمند و یا معماران مسلمان همان «الله» [آن یگانه دانش جامع و همواره فعال] است و «قلب» یا «اندیشه الله‌نما» و یا در بیانی لطیف‌تر «آینه نورنما»ی معمار حکیم و مسلمان نیز مطابق با بیان نمادین آیه شریفه، آن چراغ‌دان و چراغ بلور گونه‌ای تمام و کامل و صافی است که جلوه‌ای از آن نور بسیط را در بر گرفته و چون «ستاره‌ای درخشان»^{۱۸} بر فراز آسمانه صفحه ذهن به نورافشانی می‌نشیند. در شناسنامه نور الهی چنین می‌خوانیم:

«الله» [یا همان در فعال و دانش بسیط و جامع جمع در وحدت همه صفات جمال و کمال] نور پدیدار کننده [و یا به وجود آورنده هندسه محدود به حدود هستی] آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نور «الله» [آن دانش بسیط، یا: آن یگانه شعور و علم جامع و فعال در زمین اندیشه کمال یافته انسانی است و آن کامل نورافشان و تمام، بر فراز آسمانه‌ی اندیشه‌های به کمال] همانند چراغ‌دانی است که در آن چراغی [پر فروغ] باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشانده، همچون ستاره‌ای فروزان، ...^{۱۹}

«عدم بدیل» در فرآیند طراحی، مشابه تقریبی برنامه‌ریزی فیزیکی شیء در معماری است.

«عدم بدیل» هر شیء همانند شیشه عکس آن شیء در عکاسخانه است و حال می‌گوییم: «عکاسخانه» همان «ذهن خلاق واقع در اندرونی نفس ناطقه انسانی» است. گفتیم «عدم بدیل» هر شیء یا شیشه عکس آن، همان نقش منفی خود شیء و اجزاء تشکیل‌دهنده سازمان وجودی آن است.

گفتیم «عدم بدیل» همان «نبود عین همان چیزی و یا ساختمانی است که مورد نیاز است» و باید که باشد اما متاسفانه نیست.

و حال می‌گوییم نسبت «عدم بدیل شیء» با انسان نیازمند (یعنی با همان «نفس ناطقه نیازمند و بنابراین خَلَقِ انسانی») «نسبت نیاز و یا نبود شیء با به وجود آورنده آن نیاز» است.

و حال می‌گوییم آن حقیقت بسیط و فاقد شکل که مانند منبع نور واقع در دستگاه چاپ که بر آن عدم بدیل (در مقام شیشه عکس و یا نقش منفی شیء مورد نیاز) تابیده و آن را هستی می‌بخشد و آن را در صورت نقشی مثبت بر صفحه وجود پدیدار می‌سازد، «نور و یا مجموعه آنوار»ی است که به نوعی از بساطت برخوردار بوده و جایگاه قرار آن در خزانه غیبی پرورش دهنده علیم یعنی همان خزانه علم بی‌حد و مرز و بی‌شکل (یعنی وجود نیافته) اوست.

و بیان قرآنی شرح‌نامه چیستی «عدم بدیل» را می‌توان آیه مبارکه مورد اشاره در ادامه دانست. در واقع «مورد سؤال» در فراز «یَسْئَلُهُ» از بخش نخستین آیه، همان عدم بدیل است (یعنی «نبود عین همان چیزی که مورد نیاز است» و باید که باشد اما نیست و به عبارتی در «عدم» یعنی در «خزانه علم الهی» قرار دارد).

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ. ۲۰

تمامی آنچه که در آسمان‌ها و زمین [یعنی همه‌ی آنچه که در فضای جمعی و روبرهم همه‌ی مراتب علمی و عینی هستی] وجود دارند [و در مقام یک موجودیت علم‌مدار و برپاشده‌ی بر ارکان علم، برای برپاماندن و زندگی کردن و به کمال رسیدن] «هم‌او» را [یعنی «آن ذات بسیط و فارغ از هر صورت شیء‌ای خاص» را، «آن یگانه‌ی مطلق در دانش و دانش‌مداری و فاعلیت فعال در همه‌ی

مراتب هستی و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها و توانایی‌های دانش‌بنیان و برطرف‌کننده همه انواع نیازمندی‌ها دانش‌بنیان» را در قالب تقاضایی و یا صورت وجودی شیء‌ای خاص] تقاضا می‌کنند، و «هم‌او» [«آن ذات بسیط و فارغ از حد و هندسه‌ی خاص هر صورت»، در پاسخ به آن خواسته‌شده‌ها، و در مقام برطرف نمودن آن نیازها] در هر «روز» [و به عبارتی، در «فضای پدیداری کامل ماهیت هر شیء علم‌مدار و شناخته شده و دانسته شده و مورد خواست»] در شأنی [مخصوص و متفاوت و مُنحصربه‌فرد از تجلی و یا پدیداری] است!

و گستره‌ی عبارت «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در آیه شریفه، بدون استثناء عموم اشیاء واقع در همه‌ی عوالم را در بر می‌گیرد زیرا همان‌گونه که اشاره شد «شیء» در اینجا حالت مصدری داشته و در مقام معنایی مفعول بودن برای فعل «الله» [«آن نور یگانه و مطلق در دانش و دانش‌مداری و یگانه فاعلیت فعال در همه مراتب هستی»] قرار دارد و «هم‌او» (یعنی «الله» یا «دانش مطلق و دربردارنده‌ی همه دانش‌ها و توانایی‌های دانش‌بنیان») است که در آینه‌ی موجودیت همه‌ی اشیاء (یا به عبارتی همه‌ی آینه‌های نمایان‌کننده و پدید آورنده جلوه‌های گوناگون آن مطلق بساطت در دانش و دربردارنده‌ی همه‌ی دانش‌های محدود به حدود) اینجا و آنجا و هرجا (در گستره‌ای از ازل تا ابد و در بهشتی که وسعت پهنای آن آسمان‌ها و زمین است به جلوه‌گری نشسته و می‌نشیند.

«عدم بدیل»: همان ظرف تهی دارویی بسیار خاص و محدود به حدود خاص است.

در واقع تو گویی که «عدم بدیل» همان ظرف تهی دارویی بسیار خاص و محدود به حدود خاص را ماند که

بسیار دقیق و با جزئیات صد در صد کامل طراحی شده و برای پُر شدن و فایده‌مند گشتن در انتقال مظلوف خود (یعنی دارویی با کمیت و کیفیت خاص به شخص بیمار و نیازمند) منتظر در برگرفتن داروی بی‌شکل است تا با حاکم ساختن حکم هندسه کُلی و جزئی خود بر آن هندسه بایسته و شایسته داروی حقیقی و شفاف‌بخشنده را شکل داده فراهم آورد.

هندسه یا سازمان اندازه‌مند وجودی «عدم بدیل» باید «معلوم» (یعنی: «تعریف شده‌ای علم‌مند») گردد.

و حال می‌گوییم اگر «نیستی نقیض» یا «عدم بدیل» هر شیء (و مثلاً عدم بدیل ساختمان یک‌صنعت و یا یک اثر معمارانه) را مانند خود هستی آن، چیزی علم‌نویان، نظام‌مند، مُرکّب و مُتشکّل از اجزاء در تألیف با یکدیگر بگیریم (که حقیقت امر نیز چنین است)، باید توجه داشته باشیم که هویت و هندسه کمی و کیفی کُل و جزء این عدم بدیل نیز از تجمیع و یا ترکیب یک‌پارچه و نظام‌مند کُل و جزء اجزاء تشکیل‌دهنده خود آن (یعنی جزء‌نیازها و یا بهتر بگوییم عدم‌های جزئی موجود در محل شکل‌گیری هستی شیء) تعریف می‌گردد. می‌توان گفت در فرآیند طراحی و ساخت هر صنعت و یا معماری، مُشابه تقریبی «عدم بدیل» را با عنوان «برنامه‌ریزی فیزیکی» می‌شناسیم.

ضرورت «معلوم» بودن «هندسه ظرف نیاز» یا «عدم بدیل» در قرآن کریم

قرآن کریم نیز در موضوع ضرورت «معلوم» بودن «هندسه ظرف نیاز» یا به عبارتی روشن‌تر «چیستی و چگونگی هندسی سازمان اندازه‌مند وجودی ظرف نیاز» و یا «عدم بدیل» همین معنی را می‌گوید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ۲۱

نیست شیء‌ای، مگر این‌که «حقیقت بی‌زمان» آن [یا همان حقیقت ملکوتی و به عبارتی، علمی بسیط و بنابراین فاقد هندسه معلوم آن] در نزد ما [در ملکوت اعلاّی دانش، در غیب بساطت و حدود ناپذیری] است، و ما آن را [از مرتبه ملکوتی و یا نامحدودش به مقام و مرتبه زمینی و کالبدی هندسه‌مند و محدود به حدود آن] فرو نمی‌فرستیم مگر آن‌که اندازه‌ی آن [یعنی اندازه و یا هندسه ظرف آن نیاز یا همان هندسه عدم بدیل آن شیء، در نظام کُلی آفرینش و در هندسه محیطی که باید در دل آن و مرتبط و متعامل با اجزای تشکیل‌دهنده آن قرارگیرد]، از هر نظر معین و معلوم [یعنی دانسته‌شده و علم‌مند] باشد.

آنچه که در همه زمان‌ها باید هدف بازگشت و منبع استفاده قرار گیرد، مجاری یا چشمه‌های دانش‌های بسیط می‌باشند.

«قَدَرٍ مَّعْلُومٍ شَيْءٍ» یا «هندسه دانسته‌شده و یا دانش‌نویان شیء» همان «عدم بدیل شیء» است و آیه پیش اشاره از قرآن کریم، (یعنی آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» علاوه بر ضرورت معلوم بودن هندسه موضوع یا همان شیء مورد نیاز و یا ساختمان مورد طراحی و ساخت (یعنی همان «عدم بدیل آن»)، به روشنی راه آفرینش و یا موجودیت بخشیدن به شیء ناموجود (یا ناپدیدار) را استفاده از منابعی بی‌پایان و نامحدود از آن می‌داند. منابعی که به ذات خود معدن‌گونه بوده و گنجینه‌های تشکیل‌دهنده هندسه کُلی و عقلانی (و بنابراین فارغ از هرگونه صورت کالبدی و جسّدیت خاص) تمامی

اشیاء (و از جمله هندسه حقیقی یا عقلانی یک مسجد، مدرسه، خانه، محله و ... یا هر چیز محدود به حدود یا به عبارتی هر چیز زمینی دیگر) می‌باشند. حقایقی از جنس دانش بسیط که برای همیشه و به گونه‌ای تغییرناپذیر در نزد پروردگارشان (یعنی در نزد عقل کُلّ و هم‌مقام و هم‌رتبه با مقام و مرتبه وجود آسمانی آن دانش بسیط و فراگیرنده) فارغ از هرگونه اندازه و محدودیت بوده و نسبت به همه افراد گوناگون از انواع سایه‌های وجودی مُعادِل با خویش در زمین، موجودیتی خورشیدگونه یا نُوربخشنده دارند.

این خورشیدگونه‌های آسمانی (و یا عقلی و علمی) در هر بُرهه از زمان و هر نقطه خاصّ از مکان از جغرافیای طبیعی زمین و در پاسخ به خواسته‌ای معلوم از خواسته‌های انسان‌ها و در جهت پُر نمودن ظرفِ نیازی مُشخص از نیازهای ایشان، در درخششی تازه بر صفحه محدود به حدود یا هندسه معلوم و آینه‌وار نیاز آن نیازمندان و از ورای آن بر صفحه اندیشه ایشان تجلی کرده و به تناسب کمی و کیفی هندسه (و یا اندازه) آن آینه و یا آن ظرف، نقشی از خود بر رُخساره پاک و صاف آن مُنعکس می‌سازد و شکلی مُتعیّن به حدود از حقیقت بسیط و بی‌شکل خود، در دل خالی آن شکل خاصّ و کالبدمند آن ظرف یا سؤال بر جای می‌گذارد. هندسه‌ای و شکلی که سازمان و ساختارش مُتشکل است از جمع جامع و بلکه برآیند مجموعه اندازه‌های معلوم شده توسط نیازهای خاصّ (فردی و اجتماعی) انسان‌ها.

چنانچه بخواهیم این معنا را به زبان معمارانه (و البته مُطابق با بیان آیه شریفه) بازنویسی کنیم، باید بگوییم انسان‌هایی نیازمند برای یافتن پاسخ و رفع سؤال یا نیاز دانش‌بنیان خود از خداوندگار یگانه دانش (یعنی «الله» یا «عقل کُلّ») در زمینه موضوعی معمارانه (و مثلاً: مسکن) آینه صاف اندیشه معمار خیره‌کار و دانای ما را واسطه قرار می‌دهند تا نیازهای جُزء به جُزء و پراکنده‌شان را در فضای

آسمانی و منظم ذهن خویش، در قالب هندسه‌ای معلوم، سازمان‌مند و متشکل از جُزء نیازهای متعیّن به حدود شناخته‌شده تعریف و تبیین نموده و در فضای تخیل فعال اندیشه خود و به زبان خبره‌کار سؤال کننده او، آن نیاز معلوم را از مقام علمی و یا عقلانی یا مرتبه ملکوتی‌اش در حضرت عقل و علم کُلّ خوانده، و بلکه صورت آن نیاز را (در قالب صورتی منفی مانند شیشه عکس در تاریک‌خانه عکاسی که آن را در زبان فلسفی با عنوان «عَدَمِ بَدیل» می‌شناسیم) همانند آینه‌ای فقیر ولی صاف و یا ظرفی تهی و البته پاک، در برابر انوار پدیدار کننده آن خورشید همواره و همه‌جا تابان دانش گرفته و فضل و بخشش کریمانه او را در نازل نمودن و یا فرو فرستادن بارقه‌ای از نُور زندگی بخشنده خویش بر آن طالب گردد. بدیهی است که الله، آن یگانه خورشید گستره آسمان‌های دانش نیز مابه‌ازای حقیقت نُوریّه و یا به عبارتی، هندسه عقلانی (یا علمی) مربوط به آن نیاز معلوم را (از طریق قوه تخیل اندیشمند و صورت‌گر) بر رُخساره صفحه سراسر فقر و آینه‌گونه اندیشه معمار تجلی داده و صورتی خاصّ، با اندازه‌ای متناسب و البته کالبدمند از خود را در آن موجودیت یا پدیداری می‌بخشد.

به عبارتی روشن‌تر «الله» یا همان «نور مهندس»، در ارتباط با موجودیت این جهانی هر یک از موجودات جُزئی و یا کُلّی، «وجهی از حقیقت بسیط خود» را (که در عالم محسوسات «غیر قابل رؤیت و فهم و درک» است) را در «صورتی محدود به حدود» و بنابراین «محسوس» پدیدار می‌سازد و در نهایت امر آن صورت محدود و یا محسوس بر صفحه نقشه دو بُعدی و سپس در فضای سه بُعدی آن زمان و مکان خاصّ در زمین موجودیتی عینی و خارجی پیدا می‌کند. نباید فراموش کرد که با توجه به فرآیندمداری کمال‌محور جهان آفرینش، هندسه ظاهری یا صورت این جهانی آن «وجه آسمانی از حقیقت بسیط الله تبارک و

تعالی» در هر لحظه متفاوت از لحظه پیش است که خود فرموده: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ» زیرا نیازها لحظه به لحظه هر موجود در پیمایش این راه فرآیندمدار گوناگون‌شونده است: «يَسْتَلُّهُ مَنْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ».

طلب صورت علمیّه ساختمان مورد نیاز از «الله» (خورشید دانش‌ها) همان تعریف هندسه علمی یا عَدَمِ بَدِيلِ آن است.

تنها مطلبی که شاید تا حدودی ناگفته مانده، شیوه خواندن و خواستن از الله (خورشید تابنده دانش‌ها) و شناخت راه‌کارها و کانال‌ها و یا جداول جریان دهنده و جاری‌کننده نُورِ الله (و یا مجموعه در وحدتِ انوار وجود بخشنده و پدیدار کننده او) در تعریف هندسه علمی شیء مورد نیاز ذهن شخص خواهنده و یا همان معمار است. اما قبل از آن با اهمیّت‌ترین نکته این است که بدانیم جداول جاری‌کننده نُور و یا انوار پدیدار کننده در مهندسی و تعریف هندسه نُورانی آثار در معماری و هنر اسلامی چگونه چیزهایی هستند؟ چگونه فراخوانی می‌شوند؟ بر چه مبنایی وارد میدان عمل می‌گردند؟ و چگونه رفتار می‌کنند؟

اسم‌ها و صفتهای مُستتر در اسم جامع «الله»، جداول جاری‌کننده نُور و یا انوار آسمانی در مهندسی و تعریف هندسه نُورانی آثار انسان

خداوند، خود در پاسخ به همه انواع این‌گونه سؤال‌ها و در معرفی چگونگی بایسته و شایسته این خواستن، و نیز چپستی حقیقت وجودی آن جداول جاری‌کننده و جریان دهنده به نُور و یا انوار آسمانی دانش در چراغ موجودیّت هر فعل و یا اثر کالبدمند انسانی می‌فرماید:

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهَا ۲۲

و «الله» [آن خداوندگار یگانه دانش و خورشید تابنده و بخشنده دانش‌مداری در همه‌ی مراتب هستی] را اسم‌ها [یا دانش‌راه‌هایی فعال برای یاری‌رساندن به فعّالیّت‌هایی دانش‌مدار و راهکارهایی دانش‌بنیان و برآورنده حاجات و شناساکننده ناشناساها] است [هر یک مرتبه‌ای و وجهی خاصّ از آن دانش بسیط و جامع است]، پس آن ذات یگانه و دانش بسیط را از طریق آن راهکارها به پاسخ‌گویی به نیازهایتان بخوانید [و هم از طریق آن‌ها انجام کارها و برآورده شدن حاجت‌ها و شناسا شدن هندسه نیازمندی‌هایتان را محقّق سازید].

و در تکمیل آن بیان (و البته در بخشی دیگر از کتاب مُبین خویش) می‌فرماید:

هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى
... (حشر ۲۴). ۲۳

آن ذاتِ بسیط و ناشناسا، همان «الله» یگانه معبود معروف و محبوب شماسست [آن یگانه‌ی مُطلق در دانش زنده و فعّال و حاکم و مالک مُطلق هر فاعلیّت دانش‌مدار در آفرینش و پرورش آفریدگان دانش‌بنیان]، آفریننده‌ای برای آفریدگانی بی‌سابقه [آن‌که در مرحله‌ی نُخست، صورت کُلّی اجزاء سازنده‌ی هر شیء را می‌آفریند، و سپس، جسم و جان و جزء و کلّ عوامل تشکیل‌دهنده نظام جمعی و مرکّب موجودیّت بایسته و شایسته هر یک را، به تناسب و در هر مورد خاص، از هر عیب و کاستی پاک می‌سازد و هر اضافه‌بی‌فائده و مزاحم را از هندسه‌ی فردی هر یک برمی‌گیرد و می‌زداید] و صورت‌گری [بی‌نظیر که اجزاء پراکنده‌ی هر چیز و یا شیء را (پس از زدودن اضافی‌ها) با هم جمع آورده، ترکیب نموده و در شایسته‌ترین ترکیب‌هایی صُوری ممکنه برای

باشد و نقشی مثبت و خواه «نبود همان بود» باشد و یا «منفی و ثبات‌نیافته همان نقش مثبت» خواه «در پرده» باشد و خواه «در آشکارای عالم پدیداری»، هرچه که باشد «خود او» (و یا به عبارتی بهتر) «وجهی از نور او» است. و این آیه که همان معنا و مفهوم را در دل بزرگ و دانش‌مدار خود دارد:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^{۲۵}

مشرق و مغرب [و یا حوزه‌ی وسیع و فراگیرنده‌ی طلوع و غروب خورشید یگانه دانش و دانش‌مداری در زمین، و به عبارتی، تمامی مراتب دانش‌بنیان و دانش‌مدار هستی و موجودات در آن‌ها، به گونه‌ای در وحدت و جدایی‌ناپذیرنده‌ی از یکدیگر، از آن «الله»] [آن یگانه‌ی مطلق در دانش و دانش‌مداری و فاعلیت فعال در همه‌ی مراتب دانش‌بنیان هستی و جامع جمع در وحدت همه‌ی دانش‌ها و توانائی‌های دانش‌بنیان] است و به هر سمت و سوی که چهره بگردانید، پس با وجهی [و یا آینه‌ی شی‌ای و نمادین خاصی] از همان الله [جامع دانش‌ها] روی به روی هستید زیرا به تحقیق «الله» [دانش مطلق و فراگیرنده‌ی علی‌الاطلاقی] است که [حقیقت علمی] همه‌ی اشیاء را [و از جمله حقیقت علمی خود شما را، از ازل تا ابد و از ظاهر تا پنهان و از عقل و علم گرفته تا عین (یا همان مرتبه موجودیت متعین به صورت همان علم) در گستره‌ی همه‌جانبه از علم و علیمیت فعال و تجلی‌کننده‌ی خویش] فرا گرفته است!

حاکم بر دانش و دانش‌مداری ما معماران مسلمان (و بلکه همه‌ی انسان‌ها) تنها الله است.

تحقق شیئی هر شیء خاص و فاعلیت شایسته‌ی آن [صورت‌گری می‌کند و او را [در انجام این کار و تحقق این فرآیند]، اسم‌هایی زیبا و زیبا‌آفرین است [قدرت‌هایی اصیل، دانش‌مدار، و بی‌نهایت و فعال در حوزه‌های گوناگون مربوط به آفرینش انواع زیبایی‌ها و تدبیرهای عدالت‌محور و مدیریت‌های دانش‌مدار و ... اسم‌هایی که هر یک مرتبه‌ای و وجهی خاص از آن دانش بسیط و جامع است: دانش‌راهائی زنده و فعال و راهکارهایی جاری‌کننده و برآورنده‌ی حاجات و خورشیدوارهایی اندازه‌گذارنده و شناسا کننده ناشناساها!؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای او] و در بستر کار و خدمت‌گزاری برای او] تسبیح می‌گویند و او بلندمرتبه‌ای شکست‌ناپذیر و حکم‌کننده‌ای حکیم است. [پس در حوزه حاکمیت و فاعلیت کارستان زندگی خویش کارها را تنها تحت احکام و اصول حکمت‌مدار برآمده از حاکمیت این اسم‌ها و یا دانش‌راه‌های زنده و پویانده انجام دهید!]^{۲۴}

آری، در موضوع مهندسی و تعریف هندسه نورانی آثار در هنر و صنعت و معماری اسلامی، همان‌گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد «اسم‌های زیبا و زیبا‌آفرین «الله» تبارک و تعالی» همان «چشمه‌های نور الهی» و «جداول جاری‌کننده انوار گوناگون آن» و یا «قلم‌های نورانی همواره فعال در کار صورت‌گری صورت‌های علمیه هستند که کیفیات و کلیات هندسه عقلی و یا علمی هر چیزی را در بدیع‌ترین شکل و نوع مورد نیاز صورت‌گری می‌کنند.

«وحدت در وحدت»: هر چه که هست، خود «او» و یا نقش ثبات‌یافته‌ای از «نور او» است.

پیش‌تر نیز به این مهم اشاره کردیم که خواه منفی باشد و خواه مثبت، خواه نیاز باشد و خواه پاسخ نیاز، خواه «بود»

در بهترین و فعال‌ترین صورت ممکنه‌اش، همانند نای نبی یعنی آن فضا و مجرای تهی میانی نبی است و اصولاً بالاترین صفت ارزشمند نبی و نای آن که امکان نواختن را به نوازنده می‌دهد همان «تهی» بودن آن (و از تهی بودن نیز مهم‌تر، «مستقیم» بودن و «صافی» بودن و «پخته» بودن دل آن) است و با شاهد آوردن دوباره و دوباره آیه زیر گفتیم که فعل ما و فاعل فعل ما و مظلوف ظرف نیاز ما نیز هم «او» است:

يَسْتَلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ. ۳۰

تمامی آنچه که در «آسمان‌ها» و «زمین» [یعنی تمامی آنچه که در «فضای جمعی و روبرهم همه‌ی مراتب علمی و عینی هستی» وجود دارند] و در مقام یک موجودیت علم‌مدار و برپاشده‌ی بر ارکان علم، برای برپاماندن و زندگی کردن و به کمال رسیدن [«خود بسیط او» را] یعنی «آن ذات بسیط و فارغ از هر صورت شیء‌ای خاص»، «آن یگانه‌ی مُطلق در دانش و دانش‌مداری و فاعلیتِ فعال در همه‌ی مراتب هستی و جامع جمع در وحدت همه‌ی دانش‌ها و توانایی‌های دانش‌نویان و برطرف‌کننده همه‌ی انواع نیازمندی‌ها دانش‌نویان» را «در قالب تقاضایی و یا صورت وجودی شیء‌ای خاص» [تقاضا می‌کنند، و «هم او»] «آن ذات بسیط و فارغ از هر صورت» در پاسخ به آن خواسته شده‌ها و در مقام برطرف نمودن آن نیازها [در هر «روز»] و به عبارتی در «فضای پدیداری ماهیت هر شیء شناخته شده، علم‌مدار و دانسته شده و مورد خواست» [در شأنی] [مخصوص و متفاوت از تجلی و یا پدیداری] است!

و قلب یا نفس ناطقه انسانی از نظر گنجایش و ظرفیت دانش‌پذیری نیز نامحدود و دارای خاصیت ارتجاعی (یعنی تغییرپذیری و افزون‌شوندگی لحظه به لحظه) است و به

حاکم یگانه‌ی همه عقل‌ها و دگرگون‌سازنده‌ی تمامی قلب‌ها یا اندیشه‌ها و تدبیرکننده‌ی جزء و کُل همه برنامه‌ها و پیشرفت‌های علمی فقط و فقط «الله» تبارک و تعالی [آن یگانه دانش‌فعال در هستی و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها] است^{۲۶} و اگر در ذهن و اندیشه‌ی هر هنرمند و معمار و حکیم و دانشمندی بارقه‌ی دانشی می‌گذرد، همه از سویی آن یگانه خورشید و خداوندگار دانش‌ها است.^{۲۷} و تنها جامعه‌ای یک‌دل و در وحدت از دارندگان دانش‌های میان‌رشته‌ای می‌توانند در بستر شبکه‌ی مُتشکّل و متحدالاجزای همه علوم، یک موضوع را بررسی کنند و تنها آنان می‌توانند حقیقت حق را در آن موضوع و مسئله بفهمند.^{۲۸}

ما و نیازمان، هر دو عین «فقر»یم: در حقیقت فاعل و فعل و مفعول اصلی همان «الله» (و «فقر» نیز همان «نیاز حقیقی و گریزناپذیر حقیقت وجودی آینه‌گونه ما به تجلیات لحظه به لحظه او») است.

می‌خواهیم بگوییم نه تنها «عَدَمِ بَدِيل» و یا «نیاز» ما بلکه «همه موجودیت علمی و عینی ما و سایر مخلوقات جهان‌ها»، در حقیقت وجود اصیل و یگانه‌شان چیزی نیستند مگر «نیستی آینه‌گونه»؛ همان «نیستی مُطلق، ناداری مُطلق و ظرف‌هایی سربه‌سر تهی و تشنه به نُور»، در حالیکه «مظلوف و دارایی و غنا»ی ظرف وجود آینه‌گونه هر موجود همان «الله تبارک و تعالی» است و هر اثر معماری بر پاشده نیز تصویری مثبت (و البته محدود به حدود) از نُور «هم او» است که بر صفحه عالم امکان نقش زده شده و تا مُلّت‌گوتاه و معلومی ثابت گردیده است.

تا به حال و بر اساس اندیشه توحیدی‌مان می‌دانستیم که: یگانه فاعل فعال در همه افعال (اعم از زشت و یا زیبا)، یگانه فاعل فعال در همه اندیشه‌ها همان «الله تبارک و تعالی» است^{۲۹} و قلب یا نفس ناطقه انسانی، در مقام مثال

تناسب بزرگی یا کوچکی موضوع در گذرنده و وارد شونده بر آن، کوچک و یا بزرگ می‌شود و این با توجه به کمال محوری آفرینش و ضرورت تجلی تازه به تازه دانش از چشمه آن، امری ضروری برای باقی بودن بر مقام واسطه بودن میان نوازنده و شنونده است.

تا زمانی که «هندسه اندیشه ظرف‌گونه» ما «هندسه‌ای عقل‌مدار و بر پا و در سلام با عقلانیت حاکم بر هستی» و «هندسه نیاز» (یا همان «عَدَمِ بَدیلِ نیاز» ما) «هندسه‌ای حقیقی و مبتنی بر عقل و عدل» باشد. دانشی که در آن ظرف‌های آینه‌وار مُتجلی گشته و در صفحه آینه‌گونه آثار معماری و مهندسی ما پدیدار می‌گردد، دانشی حقیقی است. دانشی اصیل و یگانه و جُز این، هر چه که باشد و هر رنگ و لعابی که داشته باشد، و هر سر و صدای در ظاهر خوش‌آیند (و به اصطلاح دهان پُرکُنی) که داشته باشد مُطْمئنًا «حق» و «اصیل» (به معنی «حق‌نهاد، حق‌نویان، حق‌نیوش و حق‌ساختار») نیست که البته «باطل» است؛ و «حقیقت» نیست که «کذب محض و دروغی پُر فریب» است و «آب زندگی‌بخش» نیست که «سراب ناامید کننده و تلف کننده» است.

یگانه» و نیز «ناداری و نیاز اندیشه» نسبت به «آن دانش مُطلق، اصیل و غنی» همان «ناداری ظرف نسبت به مظلوف حقیقی خویش» است و این حقیقتی است که آدمی باید بدان فخر بفروشد (به‌خصوص که ایمان داریم که دانش «دانشی حقیقی و حقیقتی اصیل و یگانه» و نام نامی آن «الله» تبارک و تعالی می‌باشد و پیغام‌آور گرامی اسلام نیز ذات یا حقیقت انسانی خود را اینگونه تعریف می‌نمود و می‌فرمود:

«الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِيهِ أَفْتَخِرُ»: «فقر» مایه‌ی فخر من

است و بدان بر همه افتخار می‌کنم.^{۳۱}

شاعری خوش‌سُخن نیز «فقرذاتی نفس ناطقه انسانی» را همان تحفه برترین و ارزانی یگان الهی در موضوع کرامت نفس و بستر حَمَل و رُشد و نیل آن به برترین مقام وجود یعنی «مقام خُداگونگی و جانشینی خداوند و مکانیت او در زمین»^{۳۲} معرفی نموده است.

«دولت فقیر» خُدا یا به من ارزانی‌دار * کاین کرامت سبب حشمت و تمکین منست.^{۳۳}

کلامی چند در باب «فقر ذاتی نفس ناطقه انسانی» نسبت به «الله» تبارک و تعالی

شاید چنانچه چند کلامی در باب «فقر» مورد نظر رسول گرامی یعنی «فقر ذاتی انسان» یا همان «فقر ذاتی نفس ناطقه و یا قلب یا عقل انسانی او» نسبت به «الله» تبارک و تعالی داشته باشیم اهمیت مقام و حقیقت انسانی بیش‌تر آشکار می‌گردد. در قرآن کریم داریم که «ای انسان‌ها [ای اندیشه‌های دانش‌مدار]، شما نسبت به «الله» [آن یگانه دانش‌فَعَال در همه‌ی مراتب عالم و در عاقله‌ی جُزء و کُل هستی] «فقیر»ها هستید و این تنها و تنها «الله» است که «مُطلق بی‌نیازی و ستوده‌شده‌ی همه‌ی نیازمندان خردپیشه و حکیم» است.^{۳۴} مؤلف محترم فرهنگ التَّحْقِيق

«ناداری ذاتی اندیشه نسبت به مُطلق دانش جاری در هستی»، همان «ناداری ظرف (یا هندسه بدیل) نسبت به مظلوف نُور» می‌باشد.

می‌خواهیم بگوئیم اصولاً «دانش» (اگر حقیقی و اصیل باشد) حقیقتی یگانه، مُنحصربه‌فرد و بلکه مُطلق و تقسیم‌ناپذیرنده است و «ناداری اندیشه هر موجودی به دانش»، همان ناداری ظرف (یا هندسه بدیل) نسبت به مظلوف است و مظلوف یا هستی وجودیافته مورد نظر ما نقشی از خداوندگار مُطلق دانش و دانش‌مداری است. با ارزش‌ترین نکته‌ای که نباید آن را از نظر دور بداریم این حقیقت است که: «ناداری قلب یا عقل انسانی» نسبت به «مُتَعَبِّ القُلُوب

در تعریف بُنیانی خود از «فقر»، و به ویژه «فقر ذاتی حقیقت انسانی»، آن را «اساس و بلکه عین ضرورت وجودی انسان» معرفی می‌کند. او می‌گوید: تحقیقاً «فقر» همان «جوهر وجودی» انسان و بلکه «جوهره برتر وجودی مجموعه در اتحاد آفرینش» است و همین «فقر» و نیز «نوشدن لحظه به لحظه همین فقر» است که از لوازم گریزناپذیر برپائی کمال جُویندگی فرآیندمدار در ساختمان وجودی اوست، و نیاز ضروری انسان در نیل به کمال مُطلق و نیاز به تغذیه تازه به تازه آن در پیمایش این راه، همان «نیاز به دانشی

اصیل و همواره پوینده و نوشونده» است. او می‌گوید «علم بایسته و شایسته انسان به حقیقت فقر وجودی خود» همانا «بالاترین و بلکه غایت معرفت و کمال ادراک او» است، و تنها به وسیله این دانش و از طریق درک همین ناداری ذاتی نسبت به یگانه دانش اصیل در هستی است که «انسان» (یعنی «برترین مقام هوشمند آینه‌داری دانش الهی در هستی») به درک حقیقت «غناى ذاتی» «الله» عزّ و جلّ (آن یگانه دانش اصیل و فعّال در همه مراتب عالم هستی) پی می‌برد.^{۳۵}

نتیجه‌گیری

همین را از «ما هنرمندان و صنعت‌کاران» (یعنی «جانشینان خود او در زمین مُبارک خلاقیت و خُداگونه آفریدن») می‌خواهد:

«سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا
كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ
وَرُسُلِهِ.....»^{۳۶}

برای رسیدن به «مغفرت» پروردگارتان [و «پوشیده شدن هندسه‌ی فکری خود و هندسه‌ی علمی و حکمت‌محور کارها و آثارتان با صفات الهی»] از یکدیگر پیشی بگیرید، و بشتابید تا [خود و اندیشه‌های صاف و زلالی‌تان، با پوشیده شدن به‌تمام و به‌کمال با صفت‌های حق، همان بهشتی اصیل و حقیقی گردید] بهشتی که پهنه‌ی آن به گستردگی پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که «الله» [آن یگانه مُطلق در دانش و دانش‌مداری و فاعلیت فعّال در همه مراتب هستی و جامع جمع در وحدت همه‌ی دانش‌ها و توانایی‌های دانش‌بنیان] و پیام‌آوران او را شناخته و پذیرفته و در کار آورده‌اند [و در آینه‌گاه رفتار و گفتار و آثار

پس بیایید ما نیز این‌گونه و مانده و پوشیده به لباس هم‌شکلی با او باشیم. باید به حقیقت عالم بود تا بتوان عادل بود و باید حقیقتاً عادل بود تا بتوان خالقی حقیقی بود و آفرینشی مُبتنی بر حقیقتی اصیل داشت.

گفتیم برای خالق بودن تنها باید نیاز یا همان عدم بدیل را «معلوم» داشت و برای معلوم داشتن آن البته باید «عالم» بود، آن هم «عالمی دانا به حقیقت علم و به حقیقت موجودیت جُزء و کُلّ عالم وجود» یعنی همان علم نازل شده و تحقّق یافته؛ باید قلبی بود آینه‌وار و البته به دور از هر زنگار و هر غبار، صاف و پاک و زلالی و در کار و مقابل با خورشید تابنده «نور الله» دادار. باید تنها مُنعکس‌کننده نُور «او» بود و تنها «او» را خواست و همه چیز را از «او» و با «او» و در «او» و تجلّایی از «او» دانست. به همین دلیل می‌توان مفهوم «قرار دادن هر چیز در مکان بایسته و شایسته مربوطه» (یا همان «عدل» و «عقل» و «علم») را با مفهوم «خلق شیء» (یا آفرینش اثری علمی، هنری و یا صنعتی) «یکی» دانست. پس بیایید ما نیز این‌گونه و مانده‌ای برای «او» باشیم و یا لاقلاً پوشیده به لباس هم‌شکلی با «او» گردیم و در این کار از یکدیگر پیشی بگیریم. خود «او» نیز

و اشیاء خلق شده‌ی به توسط خود پدیداری
بخشیده‌اند] آماده شده است....
حاکم مُطلق بر جغرافیای جهانی دانش و دانش‌مداری
تنها «الله» است:

حاکم یگانه‌ی عقل‌ها و دگرگون‌سازنده‌ی قلب‌ها یا
اندیشه‌ها و تدبیرکننده‌ی برنامه‌ها و پیشرفت‌های علمی فقط
«الله» تبارک و تعالی [آن یگانه دانش جامع جمع در وحدت
همه دانش‌ها و فعال در همه مراتب آفرینش و از جمله در
عاقله همه موجودات ریز و درشت و بلکه در هر جزء از
امور جاری در هستی] است.^{۳۷} و اگر در ذهن و اندیشه‌ی
هر حکیم و دانشمند اندیشمندی بارقه دانشی می‌گذرد، همه
از سوی آن یگانه خداوندگار دانش‌ها است.^{۳۸} و تنها
جامعه‌ی در وحدت و یک‌دل دارندگان دانش‌های
میان‌رشته‌ای یعنی «أُولُو الْأَلْبَابِ» (با همان «دارندگان
شبکه‌ی کامل و در وحدت جوهره آسمانی دانش‌ها»)
می‌توانند یک موضوع به ظاهر واحد و مستقل در جهان را
(در کمال بینائی و کامل‌ترین حد درک و فهم) از منظر نظر
همه علوم مربوطه بررسی و تحلیل نموده و حقیقت
چندبُعدی و متحدالذات آن با هستی را بشناسند و تنها آنان
می‌توانند حقیقت حق را حقیقتاً و از منظری پاک از هر ریب
و شائبه بفهمند.^{۳۹}

آری، تنها و تنها وظیفه الهی ما در علم و هنر و در
فن‌آوری و صنعت و ... :

«مُدیریت در وحدت، همه‌جانبه و عقل‌محور و یا
علم‌مدار روبرهم همه نیازهای حقیقی و معلوم یا
دانش‌بنیان» تنها و تنها راه نجات انسان در جهان توحیدبنیان
علم و صنعت و از جمله داروی درد کهنه جامعه ماست
(جامعه اسلامی و توحیدی و عدالت‌پیشه یا عاقل ما!). این
آیات روشن خداوندی است:

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

۴۰. (۱۶)

[ای پیام‌آور ما ایشان را] بگو: «الله» [آن یگانه‌ی
مُطلق در دانش و دانش‌مداری و فاعلیت فعال در
همه‌ی مراتب هستی و جامع جمع در وحدت
همه‌ی دانش‌ها و توانائی‌های دانش‌بنیان] است که
آفریننده‌ی همه‌ی «اشیاء» است [و «اشیاء» یعنی
«چیزهائی که مورد مشیئت الله قرار گرفته‌اند» (یعنی
«موارد گوناگون نیاز جهان آفرینش و موجودات
زنده و رشدکننده آن» یا همان «چیزهای مشخص و
محدود به حدود یا نیازهای تعریف‌شده، اراده‌شده
و خواسته‌شده‌ی آن‌ها» نیستند مگر همان «صورت
خَلْقِ اخلاقِ خودِ خالق و جوهری گوناگون از
صورت جمعی صفات جمال و کمال هم‌او»^{۴۱}] و
«او» یگانه‌ای است که «قهار»^{۴۲} است [و مُستمرّاً
حُکْمِ ضرورت‌محور و قدرت غالب و دانش‌بنیان
خود را بر جزء و کُل هستی و اعضاء و ارگان‌های
مدیریتی و اجرائی هرآنچه ماسوای خود اعمال
می‌دارد و ماسوا را از فرمانبرداری حُکْم و قدرت
غالب آن یگانه‌ی مُطلق در دانش و فاعلیت فعال
دانش‌مدار به هیچ‌گونه گریزی نیست].

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ
مَعْلُومٍ (۲۱).^{۴۳}

و نیست «شیء» ای [چیزی با هندسه‌ای خاص] مگر
آنکه «خزائن» [منابع مُجرد و آزاد از هر حد و
صورت] آن چیز، تنها در «نزد ما» [در مرتبه‌ی
اعلای علمی جهان آفرینش یا همان آسمان هفتم]
است ولی ما آن را جز به اندازه معین [و دانسته‌شده
در نظام واحد، متحدالاعضاء و مرتبط‌الاجزاء
ریاضی جهان مادی] نازل نمی‌نماییم [و به آن در
قلب یک شیء زمینی، صورت‌مندی محدود به
حدود و پدیداری نمی‌دهیم].

هُوَ أَتَشَأْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا. ۴۴

هر معمار و هر صنعت‌گر مسلمان «يَسْتَأْذِنُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ». (۲۹) ۴۶

هر آن «چیزی» که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد [و از جمله هر هنرمند، هر معمار و هر صنعت‌گر مسلمان، (در هر یک از موضوعات نیازهای خاص و لحظه به لحظه‌شان، چه در بخش برنامه‌ریزی آن باشد و چه در بخش طراحی و خلق کالبدی‌شان در جهان) برای موجودیت یافتن، پدیدار شدن و هست شدن و نیز برای باقی ماندن در جهان هستی و انجام موفق و به‌تمام و به‌کمال سیر فرآیند کمال‌محور شکوفایی و رشد خویش و رسیدن به کمال مطلوب و مقصود الهی، نیاز مخصوص و محدود به حدود خاص و به عبارتی «معلوم» خویش را لحظه به لحظه] از «او» [آن ذات بسیط، نامحدود، ناپیدا و ناشناسا] تقاضا می‌کند و این خود «هم‌او» است که در هر «روز» و یا «لحظه» [و یا در هر «مرتبه‌ی لحظه‌ای» پدیداری از موجودیت مرتبه‌مند پدیداری فرآیندمدار و توبه‌تو شونده‌ی هر شیء در عالم، در آئینه وجودی خاص هندسه‌ی علمی و کالبدی هر چیزی و در ظرف وجودی هر نیاز خاصی از نیازهای دائماً نوشونده هر شیء‌ای]، در «شأن»‌ی [در «تجلاء»‌ی، و در «کار»‌ی] است [«شأن»‌ی و «تجلاء»‌ی، و «کار»‌ی نو و متفاوت از «شأن» و «تجلی»‌ی، و «کار» در لحظه و در چیز دیگر].

اوست خدایی که انسان را [از رَحِم] زمین [و بدون سابقه آفرینش قبلی و مشابه] انشاء کرد و بر «معماری» [عدالت‌محور و یا دانش‌بنیان] زمین [به معنای آبادان ساختن یا همان به فعلیت رسانیدن توانمندی‌های بالقوه آن به عنوان آینه‌ی علم و قدرت و جمال و کمال الهی و تجلی‌گاه وجه بی‌مثال یار دادار و مسکن و محل به تعادل و آرامش رسیدن روح الهی انسان علم‌مدار] مسئول ساخت. واژه «معماری» (مذکور در ترجمه فوق‌الذکر از آیه شریفه) از ریشه سه حرفی «ع م ر» گرفته شده است و به معنای آبادان ساختن و به فعلیت درآوردن توانمندی ذاتی زمین به‌عنوان مسکن (یعنی محل به آرامش رسیدن و متعادل شدن نظام فکری و عملی انسان) - پس از خروج از بهشت اعتدال و احسان - می‌باشد و «استعمار» یا همان وظیفه مشخص‌شده الهی برای انسان به معنی «طلب آبادان ساختن» در هر موضوع از انواع نیازهاست و بدیهی است که طلب یا سؤال «دانش‌مدار»، «درست و یا تمام» و «شناخته‌شده» و «در سلام»، و به عبارت قرآنی آن، «معلوم» نمی‌و بلکه (در این دیدگاه) همه پاسخ را در دل دارد. ۴۵ و آخرین کلام، حقیقت ماجرا: تنها وظیفه هر هنرمند،

پی‌نوشت‌ها

۱. «محفوف» به معنی «پیچیده شده بین دو چیز».
۲. «لاحق» به معنی چیزی که از جزئی جا مانده و در آینده به آن می‌پیوندد.
۳. حضرت رسول فرموده‌اند: «و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه، و لن تأخذوا بمثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نفضته...»: (و بدانید ای مردم که: شما رشد را نخواهید شناخت مگر هنگامی که بشناسید کسانی را که ترک رشد کرده‌اند (یعنی «تعرف الاشیاء باضدادها»: هر شیء از ضدش شناخته می‌شود). و دست نیابید به «پیمان» کتاب خدا مگر آن که بشناسید «پیمان‌شکن»‌ها را) ر.ک. نهج الخطابه (سخنان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع))، عربی ج ۲، ص: ۱۱۰
۴. اشاره به اصل فلسفی «تعرف الاشیاء باضدادهم»: اشیاء تنها در هم کناری با ضد خود شناسا و شناخته می‌شوند.

۵. اشاره به حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرَفَ»: من پیش از ایجاد عالم، گنجی پنهان (ناپیدا و ناشناسا) بودم، پس، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق کردم خلاق را تا مرا بشناسند (و مرا در آینه‌ی صفت‌هایم شهود کنند). ر.ک. گیلانی، عبد الرزاق، ترجمه مصباح الشریعه (منتسب با امام صادق^(ع))، ص: ۱۰۸.
۶. شبیه به این جمله و با معنایی مشابه متعلق به «لوثی کان» معمار آلمانی است، ولی متأسفانه آدرس مقاله مربوطه در دسترس نیست.
۷. حُمینی، رُوح‌اله‌المُوسوی، نقل در توحید (دو جلدی)، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۹۰.
۸. اشاره به حدیث «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»: دل (یا اندیشه‌ی) «مؤمن» (یا: اندیشه‌ی کمال یافته و در امنیت در آمده) «عرش» (یا: تخت حاکمیت و فرمانروائی) «رحمان» (آن مهربان مهرورزنده و رحمت‌کننده‌ی به کمال آورنده) است. ر.ک. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۵، ص: ۳۹.
۹. آدرس قرآنی این معنا (یعنی: شرفیابی عقل جزئی انسانی به محضر «نورِ مُطلق» یا «عقل کُل» از طریق اندیشیدن) عبارت است از آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»: بدانید که «الله» [آن یگانه شعور فعّال در عاقله‌ی جزء و کُل هستی] در فاصله‌ی بینایی «مرء» [یا همان «صورت بشری نفس انسانی»] و «قلب» [یا همان «قوه‌ی عاقله‌ی»] او قرار دارد، و این تنها اوست که [در هر اندیشیدن و بلکه در مجموعه‌ی لحظات و آنات زندگی انسانی، و در قیامت کُبر، یا به عبارتی، در برپائی تمام و کامل عقل‌مداری هر دو عالم عقل و عین] به‌سوی او هدایت و گردآوری می‌شود. (۲۴: ۸: انفال). همچنین نخستین بیت از گلشن راز (اثر شیخ محمود شبستری) در تعریف واژه «تفکر» اشاره به همین پیام آسمانی دارد. در این باره شبستری می‌فرماید: تفکر: «رفتن از باطل سوی حق» * به جزء اندر بدیدن «کُلُّ مُطلق».
۱۰. اشاره به فراز «يَا رَازِقُ الْبَشَرِ وَ يَا مُقَدِّرُ كُلِّ قَدَرٍ»: (ای روزی رساننده‌ی نیازهای بشر و ای مهندس اندازه بخشنده‌ی به همه‌ی هندسه‌ها) از دُعای علی علیه‌السلام در ذکر اسماء الله الحُسنى (مشهور به «دعاء مشلول»)، نقل در رسولی محلاتی، سید هاشم، صحیفه علویه، (چ سوم)، ص ۶۳، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۹۶ ش.
۱۱. قرآن کریم، ۲۰: ۲ (بقره).
۱۲. قرآن کریم، ۱۸۹: ۳ (آل عمران).
۱۳. قرآن کریم، ۳۳: ۴ (نساء).
۱۴. قرآن کریم، ۸۵: ۴ (نساء).
۱۵. قرآن کریم، ۸۶: ۴ (نساء).
۱۶. قرآن کریم، ۱۰۲: ۶ (انعام).
۱۷. اشاره به قرآن کریم، ۷: ۱۱ (هود): «... وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ...».
۱۸. اشاره‌ای است به فراز «كَأَنَّهُا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ». در تفسیر دیگری از آیه نور، پیامبر اکرم فرموده‌اند: «الله» [آن یگانه‌ی مُطلق در دانش و فاعلیت فعّال دانش‌مدار در همه‌ی مراتب هستی، و جامع جمع در وحدت همه‌ی دانش‌ها و توانائی‌های دانش‌بنیان] «نور آسمان‌ها و زمین» است، و تمثّل آن نور در زمین‌های هفت‌گانه «علی» [و اندیشه‌ی دانش‌مدار او] است. ر.ک. رضائی، سیدعبدالحسین، ارشاد القلوب (ترجمه رضایی)، ج ۲، ص ۳۶۵، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷. به عبارت روشن‌تر (و مطابق با بیان روشن آیات و روایات) «خانه امن الله» (یعنی حصن حصین و امن امین و بایسته و شایسته‌ای که آن یگانه شعور مُدبّر و فعّال در هستی و علم جامع همه صفات جمال و کمال را در بر می‌گیرد) اندیشه کمال‌یافته انسان است. یعنی،! ادامه این بحث را در پیوست (۱) ببینید.
۱۹. قرآن کریم، ۲۴: ۳۵ (نور): «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»، ... ترجمه مشروح صورت جمعی آیات مربوط به این بحث را در پیوست (۲) ببینید.
۲۰. قرآن کریم، ۲۹: ۵۵ (رحمان).
۲۱. قرآن کریم، ۲۱: ۱۵ (حجر).
۲۲. ر. ک. قرآن کریم، ۱۸۰: ۷ (اعراب).
۲۳. ر.ک. قرآن کریم، ۲۴: ۵۹ (حشر). در ضمن، برای درک وظیفه الهی و انجام بایسته و شایسته آن در خواندن و دعوت نمودن الله و در بستر فاعلیت مُطلقه و فراگیرنده این اسم‌ها، باید بدانیم که: «الْبَارِئُ» (به معنی: آفریننده‌ای که نیکوترین صورت و رفتار مُمکنه را برای هر آفریده و نیز برای نظام جمعی آن‌ها، از پیش از شروع به کار آفرینش ایشان، می‌داند، و بر همین اساس، هر کاستی و یا اضافه بی‌فائده و مُزاحم را از جزء و کُل عوامل تشکیل‌دهنده‌ی

سازمان نظام‌مند موجودیت‌بایسته و شایسته‌ی آفریدگان خویش برمی‌گیرد و می‌زداید؛ «الْمُصَوِّرُ» (به معنی: «صورت‌گری بی‌نظیر») که از ترکیب‌های گوناگون و البته قانون‌مدار اجزاء کارسازی شده، و با هندسه فطری ساخته و پرداخته و ثابت شده، صورت‌های خلقی گوناگون و در عین حال بی‌نظیر به وجود می‌آورد؛ و نیز خداوندی که برای او بسیاری دیگر از «أَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (یا همان: «قدرت‌های علمی فاعلی در حوزه‌های گوناگون مربوط به صورت‌گری اشیاء ترکیب‌بُنیان و آفرینش انواع زیبایی‌ها و تدبیرهای عدالت‌محور و مدیریت‌های دانش‌مدار و ...») می‌باشد.

۲۴. قرآن کریم، ۲۴: ۵۹ (حشر): صورت کامل آیه شریفه: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».


۲۵. قرآن کریم، ۱۱۵: ۲ (بقره).

۲۶. حضرت صادق علیه‌السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ»: به تحقیق الله دگرگون‌سازنده‌ی قلب‌ها یا اندیشه‌ها و بصیرت‌هاست. ر.ک.

إِعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۴۳۲. همچنین ببینید عطاردی، عزیز الله، زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۵۵۷.

۲۷. قرآن کریم، ۱۳: ۴۰ (غافر): «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ»: تنها اوست کسی که نشانه‌هایی از دانش خود را به شما نشان می‌دهد و از آسمان برای شما روزی [دانش] می‌فرستد؛ تنها کسانی این حقایق را در اندیشه‌ی دانش‌مدار خود یادآوری می‌شوند که [در اندیشیدن] به سوی «الله» [آن مطلق دانش] چهره می‌گردانند.

۲۸. قرآن کریم، ۲۶۹: ۲ (بقره): «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»: (خداوندگار دانائی‌ها) دانش و حکمت را به هر کس که بخواهد می‌دهد؛ و به هر کس که دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز «أُولُو الْأَلْبَابِ» [یعنی: جامعه‌ی یک‌دل و در وحدت دارندگان دانش‌های میان‌رشته‌ای،] این حقیقت را [در اندیشه‌ی دانش‌مدار خود] یادآور نمی‌گردند.

۲۹. اشاره به بیان قرآن کریم، ۷۸: ۴ (نساء): «...، وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»: [ای پیام‌آور ما] ...، و اگر به آن‌ها «حسنة» [واقع‌های نیکو] برسد، می‌گویند: «این، از ناحیه خداست.» و اگر «سَيِّئَةٌ» [واقع‌های ناخوش‌آیند] برسد، می‌گویند: «این، از ناحیه توست.» بگو: «همه این‌ها از ناحیه خداست.» پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را عمیقاً درک و فهم کنند؟!». 

۳۰. قرآن کریم، ۲۹: ۵۵ (رحمان).

۳۱. نقل در مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۵.

۳۲. قرآن کریم، ۷۰: ۱۷ (اسراء): «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».

۳۳. نقل در محدث قمی، زهده النواظر فی ترجمه معدن الجواهر، ص ۱۱۷.

۳۴. قرآن کریم، ۱۵: ۳۵ (فاطر): «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

۳۵. ر.ک. فرهنگ التَّحْقِيقِ فِي كَلِمَاتِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، ج ۹، ص: ۱۱۹.

۳۶. قرآن کریم، قرآن کریم، ۲۱: ۵۷ (حدید).

۳۷. حضرت صادق علیه‌السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ»: به تحقیق «الله» تبارک و تعالی یگانه دگرگون‌سازنده‌ی قلب‌ها (یا: اندیشه‌ها) و بصیرت‌هاست. ر.ک ب / إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۴۳۲. همچنین ببینید عطاردی، عزیز الله، زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۵۵۷.

۳۸. اشاره به آیه قرآن کریم، ۱۳: ۴۰ (غافر): «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ»: تنها اوست که نشانه‌هایی از دانش خود را به شما نشان می‌دهد و از آسمان [عقل و اندیشه] برای شما روزی [دانش] می‌فرستد؛ تنها کسانی این حقایق را در اندیشه‌ی دانش‌مدار خود یادآوری می‌شوند که [در اندیشیدن] به سوی «الله» [آن یگانه‌ی مطلق در دانش] چهره می‌گردانند. برای ترجمه مشروح آیه کریمه و توضیحات بیشتر ر ک ب پیوست (۳).

۳۹. اشاره به طرح موضوع «أُولُو الْأَلْبَابِ» در قرآن کریم، ۲۶۹: ۲ (بقره): «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». برای فهم درست بیان خداوند در موضوع «أُولُو الْأَلْبَابِ» ر ک ب پیوست (۴).

۴۰. قرآن کریم، ۱۶: ۱۳ (رعد).

۴۱. اشاره مُجدد به آیه «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» از قرآن کریم، ۲۹: ۵۵ (رحمان): تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند [نیازهای نو به نو و تازه به تازه شونده‌ی خود را] از او تقاضا می‌کنند، و او در هر روز در شأنی [متفاوت از شأن و تجلای لحظه‌ی پیشین خویش] است! ترجمه مشروح آیه شریفه را در پیوست (۵) بخوانید.

۴۲. «القاهر» و «القهار» هر دو از اسماء حُسنای الله بوده، قاهر در مقام اسمی از اسم‌های الله آفریننده‌ای است که اعلا بودن دانش‌بنیان و تفوق قدرت‌مند و برتری نفوذ کننده او به گونه‌ای علی‌الاطلاق و بدون هیچ‌گونه حلاً و نهایی بر جمیع آفریدگان، و مستمرراً جریان دارد. و اوست «حاکم مُهمین نافذ مُحیط»، و به جز او هیچ قاهر علی‌الاطلاقی در مجموعه هستی وجود ندارد. و قهار (در مقام صیغه مبالغه اسم قاهر): نیز بر قهر مؤکد و حکومت شدید و گریزناپذیر و مستمر حضرت القاهر دلالت می‌کند. ر.ک. فرهنگ التَّحْقِيق، ج ۹، ص: ۳۳۱. برای دیدن شرح کامل معنای اسم شریف ر ک ب پیوست (۶).

۴۳. قرآن کریم، ۲۱: ۱۵ (حجر).

۴۴. قرآن کریم، ۶۱: ۱۱ (هود).

۴۵. همچنین ر.ک. جُر، خلیل؛ فرهنگ لاروس؛ ص ۱۴۸۶.

۴۶. قرآن کریم، ۲۹: ۵۵ (الرحمن).

پیوست (۱):، یعنی، همان‌گونه که در تفسیر آیه مربوط به زنبور عسل (از این کمترین) آمده است، هر کسی باید خانه‌ای برای خود انتخاب کند تا در آن آرام گیرد، و آن را محلّ خلوت و جلوت اسرار الهی خویش و شکوفندگی آن‌ها قرار دهد و این «خانه امن» همان «اندیشه به امنیت رسیده انسان کامل» است (یعنی «مقام ابراهیم واقع در مقابل کعبه دل»). و این یعنی آن که: ابراهیم (علیه‌السلام) نیز همین خانه امن (یعنی اندیشه حکمت‌بنیان و رُشدیافته علوی) را برای خود انتخاب کرده بود که بت پرستان با همه قدرت و تلاش جمعی‌شان نتوانستند به اندیشه توحیدی او آسیبی برسانند. در تفسیر قُمی از آیه شریفه نُور نیز، به نقل از امام صادق (علیه‌السلام)، آمده که ایشان فرمودند (قلب) فاطمه (علیهاسلام) آن چراغ‌دان است (که مَثَل علی علیه‌السلام است) و در آن چراغ‌دان نُور حسن و حسین (علیهم‌السلام) است، و فاطمه آن ستاره‌ی درخشان است و جوهر نُور فاطمه از شجره‌ی مبارکه‌ی اندیشه‌ی به تعادل رسیده‌ی ابراهیم (علیه‌السلام) و دین اندیشه‌مدار ابراهیم‌منشاء گرفته، که نه شرقی است و نه غربی، و مراد از «نُور علی نُور» ائمه‌ی دیگر (علیهم‌السلام) هستند یکی پس از دیگری، و روغنی که نزدیک است از شدت ژلالی آتش گیرد همان علم ژلال و بی‌حد و مرز ایشان است که از شدت انبوهی و صافی نزدیک است که از قلب ایشان بیرون ریزد.

عین متن عربی حدیث شریف از امام صادق (علیه‌السلام) در تفسیر قُمی به این قرار است: «فِي قَوْلِ اللَّهِ: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ: «الْمِشْكَاةُ» فَاطِمَةُ عَلَيْهَا سَلَامٌ، فِيهَا مِصْبَاحٌ: «الْحَسَنُ» الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ: «الْحُسَيْنُ» فِي رُجَاةٍ: الرُّجَاةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ ذُرِّيٌّ: كَأَنَّ «فَاطِمَةَ» كَوْكَبٌ ذُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ: يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ: يُوقَدُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ: لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ: لَا يَهُودِيَّةَ وَلَا نَصْرَانِيَّةَ، يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ: يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ مِنْهَا: وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورِ عَلِيِّ نُورٍ: إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ: يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ: يَهْدِي اللَّهُ لِلْأَيَّمَةِ، مَنْ يَشَاءُ: وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». ر.ک. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص: ۳۰۵

پیوست (۲): در قرآن کریم، ۳۷ - ۳۵: ۲۴ (نور) صورت جمعی آیات مربوط به بحث نمادین نور معمار و پدیدارآورنده جزء و کُل موجودات جهان‌های آفرینش بدین شرح است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ الرُّجَاةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ ذُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٌ لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورِ عَلِيِّ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۳۵) فی بَيِّنَاتٍ أذن الله أن تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ (۳۶) رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الأبصار (۳۷): «الله» [یا همان شعور فعال و دانش بسیط و جامع جمع در وحدت همه صفات جمال و کمال] نُور پدیدارکننده (و یا به وجودآورنده هندسه محدود به حدود هستی) آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نُور «الله» [یا آن یگانه شعور و علم جامع و فعال در زمین اندیشه‌ی کمال یافته انسانی است، و آن کامل نورافشان و تمام، در فضای اندیشه‌های به کمال] همانند چراغ‌دانی است که در آن چراغی [پرفروغ] باشد، آن چراغ در خبابی قرار گیرد، خبابی شفاف و درخشنده، همچون ستاره‌ای فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از شجره درخت پُربرت زیتون [یعنی همان: علوم گوناگون و هم‌ریشه و شجره‌مانند و همواره زاینده‌ای که در منطقه‌ی خاورمیانه، مهد علم و دانائی رُشدیافته] گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی؛ [روغن و یا مایع افروزنده‌ی آن نُور (یا آن دانش، چنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود؛ نُوری است [آسمانی که] بر فراز [آسمانه‌ی] نُوری دیگر [که زمینی است]؛ و «الله» [آن یگانه شعور و علم جامع و فعال در هستی] هر کس را بخواهد به نُور خود هدایت می‌کند، و «الله» [آن دانش بسیط، و فراگیرنده] به هر چیزی داناست. (*) [این چراغ پرفروغ و این شعور فعال و علم جامع]

در خانه‌هایی [یعنی در دل‌ها و یا اندیشه‌هایی] قرار دارد که «الله» [آن دانش بسیط،] «اجازه» داده [یعنی برای ورود آن‌ها در حضرت خداوندگاری دانش‌ها و هم‌نشینی با نور دانش متعالی او، «راه» یا «گذرنامه‌ی همیشه معتبر عبور» قرار داده تا از آن راه به رُشد و تعالی رسیده و] تا رأفت مقام گیرند؛ خانه‌هایی که تنها نام خداوند [دانش و دانش‌مداری] در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند... (*) [این خانه‌ها، این قلب‌ها و یا این اندیشه‌های در برگیرنده‌ی آن علم جامع] مردان بزرگی هستند که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد «الله» و برپاداشتن «نماز» [یعنی برپاداشتن ارتباط همواره برقرار با آن دانش فعال و قرار دادن آینه‌ی دل در برابر تجلیات روشنگرانه آن خورشید تابان] و ادای زکات [یعنی پاک‌سازی رُخساره آینه دل و دل جسم و متجلی ساختن نُور آن] غافل نمی‌کند...

پیوست (۳): قرآن کریم، ۱۳: ۴۰ (غافر): «هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ وَيُنزِلُ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ»: تنها اوست کسی که نشانه‌هایی از دانش خود را به شما نشان می‌دهد و از آسمان [عقل و اندیشه] برای شما روزی [دانش] می‌فرستد؛ تنها کسانی این حقایق را در اندیشه‌ی دانش‌مدار خود یادآوری می‌شوند که [در اندیشیدن] به سوی «الله» [آن یگانه‌ی مطلق در دانش و دانش‌مداری و فاعلیت فعال در همه‌ی مراتب هستی، و جامع جمع در وحدت همه‌ی دانش‌ها و توانائی‌های دانش‌بنیان] چهره می‌گردانند. همچنین در دعا می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِمَوْضِعِ رِزْقِي وَ أَنَا أَطْلُبُهُ بِخَطَرَاتٍ تَحْطُرُ عَلَيَّ قَلْبِي»: خداوندا مرا از مکان روزی خود (علمی باشد و یا مادی) آگاهی نیست، تنها در پی آن می‌روم که تو بر قلب (یعنی اندیشه‌ی) من می‌گذرانی، رک.ب. بسطامی، علی بن طیفور، منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح (چ ششم)، متن، ص: ۳۱۹، نشر حکمت، تهران، ۱۳۸۴ ش.

پیوست (۴): قرآن کریم، ۲۶۹: ۲ (بقره): «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»: (خداوندگار دانائی‌ها) دانش و حکمت را به هر کس که بخواهد می‌دهد؛ و به هر کس که دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جُز «أُولُو الْأَلْبَابِ» [یعنی جامعه‌ی یک‌دل و در وحدت دارندگان دانش‌های جامع و میان‌رشته‌ای،] این حقیقت را [در اندیشه‌ی دانش‌مدار خود] یادآور نمی‌گردند.

پیوست (۵): قرآن کریم، ۲۹: ۵۵ (رحمان): «يَسْئَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»: تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین [یعنی همه‌ی انواع موجوداتی که در مراتب گوناگون هستی، اعم از مراتب و عوالم عقل و علم و اندیشه و یا مراتب عینی‌تر آن و حتی زمین کالبدمندی] هستند [و زندگی می‌کنند، در طول گذران فرآیند رُشد و کمال‌محور زندگی، نیازهای نو به نو و تازه به تازه شونده‌ی خود را] از او تقاضا می‌کنند، و «او» [آن ذات بسیط، ناپیدا و ناشناس] در هر «روز» [و در «روز موجودیت هر چیزی» یا به عبارتی، در «ظرفی از ظرف‌ها و آینه‌های پدیداری صفات خود»] در «شأن»ی [و در تجلئی دیگر و متفاوت از شأن و تجلای لحظه‌ی پیشین خویش در هستی و آینه‌ی موجودیت یکایک آن اشیاء] است!

پیوست (۶): مطابق با نظر فرهنگ التحقیق، یگانه ریشه ماده لغت «قَهَّار» یا «قاهر» همان «قهر» به معنی «اعمال غلبه و برتری به‌طور مطلق و یا برتری در مقام اجراء و عمل» است. و بر اساس نگرش توحیدی‌مان می‌دانیم که مُراد و مفهوم «غلبه» همان «برتری در قدرت» است، و «قدرت» نیز همان «دانش فعال در هندسه‌ای خاص» می‌باشد و نمی‌توان «قهر» و «غلبه» را به‌جای یکدیگر به‌کار برد زیرا «قهر» خود «نوعی از غلبه» است که علاوه بر نفوذ و حاکمیت برتر و نفوذکننده ثابت و دائمی است. در حالی که معنای «غلبه» یا برتری به‌تنهایی این‌گونه نیست و «حُکم قاهره» حُکمی است که به‌گونه‌ای گریزناپذیر و بدون هیچ حله و نهایی محکوم خود را از هر جهت در احاطه‌ی مطلق و نفوذکننده‌ی خود در بر گرفته و نیز مُحافظت‌کننده آن از غیر باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- قرآن کریم
- ابن منظور، محمد بن مكرم. ۱۴۱۶ق. لسان الغرب. بيروت: انتشارات داراحیاء تراث العربی.
- بسطامی، علی بن طیفور. ۱۳۸۴. منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح. تهران: انتشارات حکمت.
- دیلمی، شیخ حسن. ۱۳۷۷. إرشاد القلوب إلى الصواب. ترجمه سید عبدالحسین رضایی. تهران: اسلامیه.
- دینانی، غلامحسین. ۱۳۷۲. قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. ۱۳۷۵. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن. ترجمه غلامرضا خسروی حسینی. تهران: مرتضوی.
- عطاردی، عزیز الله. ۱۳۹۰ق. زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام. تهران: انتشارات اسلامیة.
- مجلسی، محمدباقر (بی تا). بحارالانوار. بیروت: انتشارات دار احیاء التراث.
- مصطفوی، حسن. ۱۳۶۸. فرهنگ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نهج البلاغه. ۱۳۷۹. گردآوری: سید رضی. ترجمه و حواشی محمد دشتی. قم: انتشارات ظهور.
- نهج الخطابه (سخنان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع)). ۱۳۷۴. گردآوری علی علم الهدی خراسانی. تهران: انتشارات کتابخانه صدر.



How is the Return of “Identity” to the Islamic Art and Architecture?

“Islamic architecture” is the same as “monotheistic architecture”. The architecture of considering Allah (the god of peace and obedience), and realizing the mortality of one’s reality in that everlasting immortal being.

Dr. Mohammad Aliabadi

Professor, Faculty of Architecture and Urban Studies, Iran Science & Technology University, Tehran, Iran.

The ideology of us Muslims is called “monotheistic”. But unfortunately we know little about its meaning and nature. A heavenly word, in which its superior and great position we do not comprehend, neither do we pay any attention to the originality in the relationship of its inclosing truth to the divine inclosing essence of our existence. And it is only being played as a customary wordplay by our yet to be mature and comprehensive tongues. We speak of “Islamic architecture” quit frequently without knowing its difference or similarity to “the flowing monotheistic architecture within the universe in whole and part”. By the way, do we even have such a concept as “monotheistic architecture” and “worldly monotheistic architecture”?! The researchful answer of this paper to the question is “yes”. And we do, the “worldly monotheistic architecture” is the beloved and desirable “Islamic architecture” itself. And that “Islamic architecture” means “entering the realm of the unique and rather the absolute existence”; it is to be known that this “absolute existence” means “Allah” (the god of peace and obedience). The secret and golden key to opening the doors and the successful and desirable miracles of mind off all those who make miracles through contemplation, is “being able to realize the mortality of one’s and all’s reality in the absolute and detent jurisdiction of the everlasting, immortal and preserver of the universe both in wholeness and in part.

What we are trying to say in this extremely brief discussion is: as it can be understood from the vast,

unique and universal concept of true monotheism; In monotheistic architecture everything (such as art, architecture and even cities) are various emanation of his perfection and beauty, and borrows of his unique light; and the relationship between our individual existentialism, our thought, creation, and things created and maintained by us with him, his name and characteristics all and all, is the only “relation of indigence and absolute richness”. The relationship between “absolute nonexistence and absolute existence”, and “the relation of alternative nonexistence and essence being” (while, essence being means the absolute existence). An (essentially poor but in fact clear and lucid) mirror like relationship, to manifest a temporal image and assigned to limits of that absolute richness, beauty and integrity.

We want to say: In order to be godlike and act godly in creating the effects in the extent of this science founded universe, we ought to actually be “scientists and science centric”. One should be “aware” to be “just”, and should be “just” to be able to be a “creator”. And to be a “creator” one should only and only “manifest” the “alternative nonexistence” of the object of creation, ‘that is’, “the very truly need and of course completely precise”; To “precisely clarify” each of it’s partial-needs, an awareness of all it’s different aspects and the factors related to it and its form and measurements are imperative, or have a mirror like and of course clear and lucid heart, to present to Allah’s shining light, and of course (both the aforementioned are one in

essence): one should only and only reflect light (and reflect "His" light), and want only "Him", and know and want everything from "Him" and with "Him", in relation to "Him", and as an emanation of "Him". Consequently one can: consider the concept of "placing everything in its appropriate and rightful place" (in other words "just") and the concept of "reason" and "creating" or creation as one, all three concepts are "three different expressions of Allah's unique light".

Of course we should keep in mind that, "never can the "alternative nonexistence" or "paradoxical nonexistence" of an object or a special architectural

piece be seen in one place with the "true existence" of that object (or piece), and be considered as "an integrated truth" and an "intermingled coexistence"; in fact they should be known as a "face to face and ofcourse inseparable (and accompanied) coexistence"; The correct, appropriate and suitable answer to this question is an accompaniment of a mirror and the face of the beloved.

Key words:

Monotheism, Identity, Object Existence, Alternative Nonexistence.

